

از مجموعه‌ی تاریخ

چهارده معصوم علیهم‌السلام



عجل
الله
فرجه

امام مهلبی

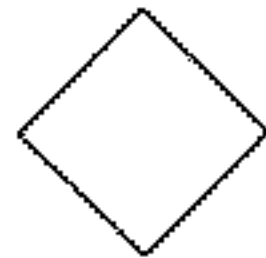


محمد جواد مولوی نیا



امام مهدی (عج)

از مجموعه‌ی تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام



محمدجواد مولوی‌نیا

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست



- ۵ مقدمه □
- ۷ پدر و مادر پیشوای دوازدهم علیه السلام □
- ۸ القاب و کنیه‌ی پیشوای دوازدهم علیه السلام □
- ۸ مسئله‌ی مهم تولد پیشوای دوازدهم علیه السلام □
- ۱۱ آگاهی برخی از شیعیان از تولد پیشوای دوازدهم علیه السلام □
- ۱۳ رحلت پیشوای یازدهم علیه السلام و بروز اختلاف □
- ۱۵ مهدی علیه السلام کیست؟ □
- ۱۸ تولد حضرت مهدی علیه السلام از دیدگاه دانشمندان سنی □
- ۱۹ زمینه‌سازی غیبت، توسط پیامبر و امامان شیعه علیهم السلام □
- ۲۰ چند حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی حضرت مهدی علیه السلام □
- ۲۱ غیبت صغری و کبری □
- ۲۴ نواب ویژه‌ی پیشوای دوازدهم در دوران غیبت صغری □
- ۲۵ ۱. ابو عمرو عثمان بن سعید □
- ۲۶ ۲. محمد بن عثمان □
- ۲۷ ۳. ابوالقاسم، حسین بن روح نوبختی □
- ۲۸ ۴. ابوالحسن علی بن محمد سمری □
- ۳۱ اقدامات وکلای پیشوای دوازدهم در ارتباط با شیعیان □
- ۳۱ ۱. مبارزه با غلات □
- ۳۳ ۲. رفع شک و تردیدهای موجود درباره‌ی وجود پیشوای دوازدهم علیه السلام □
- ۳۵ ۳. سازماندهی وکلا □
- ۳۶ ۴. مخفی نگاه داشتن پیشوای دوازدهم علیه السلام □

۴ □ امام مهدی (عج)

- ۳۷ □ ۵. عدم جواز افشای نام پیشوای دوازدهم در غیبت کبری
- ۴۰ □ جریان رو به رشد تشیع در دوران غیبت صغری
- ۴۴ □ منسوبین و مدعیان بابیت و مهدویت
- ۵۰ □ مدعیان مهدویت
- ۵۴ □ ۱. خالد بن یزید
- ۵۵ □ ۲. عبدالرحمن بن اشعث
- ۵۶ □ ۳. عمر بن اخطل
- ۵۷ □ ۴. حاطب بن سرعان
- ۵۷ □ ۵. حارث بن سریج
- ۵۷ □ ۶. محمد احمد
- ۵۷ □ ۷. محمد بن عمر
- ۵۸ □ ۸. مهدی محمد
- ۵۸ □ ۹. غلام احمد
- ۶۰ □ ۱۰. سید علی محمد شیرازی
- ۶۲ □ سخن آخر
- ۶۳ □ چند پرسش

مقدمه

دوازدهمین پیشوای شیعیان و چهاردهمین معصوم، حضرت صاحب الامر، مهدی موعود علیه السلام می باشد که بنا بر برخی روایات، در قرآن کریم از ایشان با عنوان بقیة الله یاد شده است.

درباره‌ی روز ولادت آن امام همام، در منابع تاریخی اختلاف چندانی به چشم نمی خورد؛ زیرا اکثریت قریب به اتفاق تاریخ نویسان و صاحب نظران روز پانزدهم شعبان را به عنوان روز تولد آن بزرگوار پذیرفته اند.

در سال تولد ایشان، اختلاف نظرهایی وجود دارد و این اختلافات به دلیل مخفی نگاه داشتن تولد آن حضرت به وجود آمده است. شیخ مفید رحمته الله سال تولد امام مهدی (عج) را سال دویست و پنجاه و پنج هجری می داند. بنابراین آن بزرگوار در زمان رحلت پدرشان حضرت عسکری علیه السلام بیش از پنج سال از عمر شریفشان را پشت سر گذاشته بودند.^۱

ثقة الاسلام کلینی رحمته الله هم همین سال را تاریخ تولد آن حضرت می داند.^۲

(۱) ارشاد، ص ۳۴۶.

(۲) کافی، جلد ۱، ص ۵۱۴.

روایتی از حکیمه - عمه‌ی حضرت عسکری علیه السلام - حاکی از تولد امام مهدی علیه السلام در همان سال است.

قول دیگری حاکی از آن می‌باشد که آن حضرت در سال دویست و پنجاه و هشت چشم به جهان گشوده است.

در اثبات الوصیه، سن آن بزرگوار در آغاز غیبت صغری چهار سال و هفت ماه دانسته شده و بر این اساس تولد آن امام علیه السلام در سال دویست و پنجاه و شش می‌باشد. در نقلی دیگر تاریخ تولد امام زمان علیه السلام سال دویست و پنجاه و هفت ذکر شده است.^۱ با این همه، سال دویست و پنجاه و پنج که مبتنی بر حدیثی مستند از حکیمه دختر حضرت جواد علیه السلام می‌باشد، مورد تأیید بیشتر تاریخ‌نگاران است.

این روایت گزارش نسبتاً دقیقی درباره‌ی تولد امام علیه السلام از قول حکیمه، عمه‌ی امام عسکری علیه السلام ارائه می‌دهد.

حکیمه خاتون می‌گوید:

امام عسکری علیه السلام با پیکی از من خواست که شب، هنگام افطار نزد ما بیا تا خدا تو را به دیدار حجت خود و خلیفه‌ی پس از من شاد کند. آن شب را به خانه امام عسکری علیه السلام رفتم و در آنجا ماندم، تا آن فرزند متولد شد.^۲

حکیمه خاتون، در روایت دیگری می‌گوید:

فردای آن روز باز به خانه‌ی برادرزاده‌ام رفتم، اما آن کودک را ندیدم. وقتی سراغ او را گرفتم، فرمود:

او را به همان کسی سپردیم که مادر موسی، فرزندش را به او سپرد.

(۱) حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، به نقل از: تاریخ اهل بیت، پاورقی، ص ۸۸

(۲) الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۴۱.

هفت روز بعد به دستور امام علیه السلام به خانه‌اش رفتم و برادرزاده‌ام را در حالی که فرزند خود را در آغوش گرفته بود، دیدم. وی خطاب به فرزندش فرمود: پسرم! سخن بگو. آن کودک لب به سخن گشود و این آیه را تلاوت نمود:

﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ﴾^۱

دکتر جاسم حسین، با اشاره به برخی اشارات موجود در روایات مربوط به تولد حضرت بقیة الله، چنین استنباط کرده که آن حضرت پس از تولد، به منظور مخفی ماندن از چشم دشمنان به مدینه برده شده است.^۲

◀ پدر و مادر پیشوای دوازدهم علیه السلام

پدر ارجمند حضرت مهدی علیه السلام امام حسن عسکری علیه السلام و مادرش بانوی گرامی نرجس خاتون است که به نام ریحانه، سوسن و صیقل از او یاد کرده‌اند. میزان فضیلت و معنویت نرجس خاتون تا آن جا بود که حکیمه خواهر امام هادی علیه السلام - که خود از بانوان عالی قدر خاندان امامت است - او را سرآمد و سرور خاندان خویش و خود را خدمتگزار وی می‌نامید.^۳

به نظر برخی از محققان، امکان دارد نام اصلی مادر حضرت مهدی علیه السلام همان نرجس بوده و دیگر اسامی، بجز صیقل را حکیمه دختر حضرت جواد علیه السلام به وی داده باشد.

در آن روزگار برای خوش آمدگویی، کنیزان را به اسامی گوناگون می‌خواندند. دانستنی است که اسامی نرجس، ریحانه و سوسن، همه اسامی گل هستند.^۴

(۱) سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۲۸.

(۲) تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۲۴.

(۳) بحارالانوار، جلد ۵۱، ص ۱۲.

(۴) تاریخ سیاسی، غیبت امام دوازدهم، ص ۱۱۴.

◀ القاب و کنیه‌ی پیشوای دوازدهم علیه السلام

پیشوای دوازدهم، هم‌نام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و هم‌کنیه‌ی آن حضرت می‌باشد.^۱ پیشوایان معصوم از ذکر نام اصلی ایشان نهی فرموده‌اند. درباره‌ی اینکه آیا نهی ائمه علیهم السلام از ذکر نام مخصوص آن امام علیه السلام یک اقدام سیاسی مقطعی و مربوط به دوران غیبت صغری بوده یا اینکه حرمت ذکر نام آن حضرت تا هنگام ظهور و قیامش باقی‌ست، میان علمای شیعه اختلاف نظر وجود دارد.^۲

از جمله القاب پیشوای دوازدهم علیه السلام، حجت، قائم، خلف صالح، صاحب الزمان، بقیة الله و مشهورترین آنها مهدی علیه السلام می‌باشد.

◀ مسئله‌ی مهم تولد پیشوای دوازدهم علیه السلام

تلاش‌هایی که عباسیان حاکم بر سامرا و بغداد برای کنترل زندگی امام عسکری علیه السلام به عمل می‌آوردند، مسئله‌ی اختفای تولد امام زمان علیه السلام را کاملاً توجیه می‌کند. همچنین این نکته روشن می‌شود که در آن زمان مسئله‌ی غیبت آن حضرت بر سر زبان‌ها بوده و بنی‌عباس به هر طریقی سعی در مسدود کردن راه امامت بر شیعیان داشتند.

شیخ مفید رحمته الله در آغاز شرح حال حضرت مهدی علیه السلام می‌نویسد:

به دلیل مشکلات آن دوران و جست جوی شدید سلطان وقت و کوشش بی‌امان برای یافتن آخرین حجت خدا، ولادت آن حضرت بر همگان مخفی ماند.

تلاش بی‌وقفه‌ی بنی‌عباس برای یافتن فرزندی از امام یازدهم علیه السلام در بیشتر منابع تاریخی گزارش شده است.

(۱) (م - ح - م - د) و ابوالقاسم.

(۲) نجم الثاقب، میرزا حسین نوری.

/ احمد بن عبیدالله خاقان - که کار خراج قم را بر عهده داشته - درباره‌ی موضوع کاوش خانهِی امام عسکری علیه السلام گزارشی داده که متن آن چنین است:
وقتی خبر بیماری امام عسکری علیه السلام شایع شد، خلیفه به دنبال پدرم فرستاد و او به دارالخلافه رفت و همراه پنج تن از کارمندانِ نزدیکِ خلیفه که از معتمدانِ او بودند، بازگشت.

پدرم به آنان دستور داد تا خانهِی امام علیه السلام را در کنترلِ خود گرفته و لحظه به لحظه از احوال و اخبار وی اطلاع یابند. آن‌گاه برخی از طبیبان را فراخواند و دستور داد، شبانه‌روز بر بالین امام علیه السلام حضور داشته باشند.

پس از دو یا سه روز به او اطلاع دادند که امام علیه السلام ضعیف‌تر شده است و او دستور داد، طبیبان بر مراقبت‌های خود بیفزایند. آن‌گاه پیش قاضی القضاات رفت و از او خواست ده نفر از معتمدانِ خود را، که از نظر دین و تقوا کاملاً به آنان اطمینان دارد، به منزل امام عسکری علیه السلام بفرستد تا پیوسته آنجا باشند و این موضوع ادامه داشت تا آنکه امام علیه السلام وفات کرد. پس از این حادثه، خانهِی امام عسکری علیه السلام به دستور خلیفه دقیقاً بررسی شد و همه چیز مهر و موم گردید. پس از آن، تلاش‌های پی‌گیرانه‌ی برای یافتنِ فرزندی از آن حضرت آغاز شد. حتّاً کنیزانِ امام علیه السلام تحتِ نظر قرار گرفتند تا معلوم شود کدام یک از آنها باردار است. یکی از آنها که احتمال حملِ درباره‌اش می‌رفت را در حجره‌ی تحتِ مراقبت قرار دادند، تا وقتی که باردار نبودنِ وی مسلم شد. آن‌گاه میراثِ امام علیه السلام را میانِ مادر و برادرش جعفر کذاب تقسیم کردند.

در همین روایت به دنبالِ گزارشِ مزبور، اشاره‌ی به فرصت‌طلبی جعفر کذاب به منظورِ جانشینی برادرش شده است. از جمله آنکه وی از عبیدالله بن خاقان

خواست او را به عنوان جانشین امام علیه السلام معرفی نماید و وی تقاضای جعفر را رد کرد.^۱

روایت دیگری اشاره بدان دارد که برخی از شیعیان قم، بی خبر از رحلت امام عسکری علیه السلام برای پرداخت وجوه خویش به سامرا آمدند. پس از ورود به شهر کسانی آنها را نزد جعفر بردند. قمی‌ها نخست در صدد امتحان جعفر برآمدند. بدین منظور از وی پرسیدند: آیا او از مبلغ پولی که با خود آوردند، اطلاع دارد؟ جعفر پس از اظهار بی اطلاعی گفت: تنها خداوند از غیب آگاه است. در نتیجه قمی‌ها از پرداخت پول به او خودداری کردند. در آن هنگام شخصی آنها را به خانهداری هدایت کرد و در آنجا پس از آنکه مبلغ وجوهات به آنها گفته شد، پول را به شخصی که درست گفته بود، تحویل دادند.

جعفر، این موضوع را به معتمد گزارش داد و به دستور او خانه‌ی امام علیه السلام و حتا خانه‌های اطراف مجدداً جستجو شد.

در اینجا بود که کنیزی به نام ثقیل - که گویا به خاطر حفظ جان امام زمان علیه السلام ادعای بارداری کرد - بازداشت شد و مدت دو سال تحت نظر قرار گرفت تا اطمینان به عدم بارداری وی حاصل شد و آن‌گاه رهایش ساختند.^۲

به طور مسلم چنین حساسیت شدیدی از طرف دستگاه خلافت همراه با تحریکات جعفر کذاب بدان سبب بود تا گذشته از کنترل امام دوازدهم در صورت عدم دسترسی به آن حضرت، دست کم بتوانند اعلام کنند که امام عسکری علیه السلام فرزندی نداشته است و احضار افراد موثق در منزل امام، برای این بود که به ادعای خود در

(۱) کافی، جلد ۱، ص ۵۰۵.

(۲) کمال‌الدین، ص ۴۷۳.

این باره رنگ حقیقت داده و شیعیان را دچار حیرت و سردرگمی نمایند.
چنان که در ادامه‌ی همان نقل از شیخ طوسی رحمته الله افزوده شده:
افراد مورد اعتماد مذکور که در خانه‌ی امام علیه السلام حضور داشتند، شهادت دادند که
آن حضرت در گذشته است.^۱

حقیقت آن است که مطابق طرح دقیق و منظمی که از پیش در این باره ریخته
شده بود، مسئله‌ی ولادت آن حضرت اساساً از چشم مردم و حتا بیشتر شیعیان
دور ماند و با این حال مشکل چندان به وجود نیاورد.

◀ آگاهی برخی از شیعیان از تولد پیشوای دوازدهم علیه السلام

البته چنین نبود که کسی از تولد آخرین حجت خدا آگاهی نداشته یا پس از تولد،
آن امام همام علیهم السلام را ندیده باشد. برخی از شیعیان مورد اعتماد و عده‌یی از وکلای
امام عسکری علیهم السلام و کسانی که در خانه‌ی امام علیه السلام خدمت می‌کردند، از این امر
باخبر بودند.

شیخ مفید رحمته الله از تعدادی اصحاب، خادمان و یاران نزدیک امام عسکری علیهم السلام
روایت کرده که آنان موفق به دیدار امام علیه السلام شده‌اند و محمد بن اسماعیل بن
موسی بن جعفر، حکیمه خاتون دختر حضرت جواد، ابوعلی بن مطهر، عمرواهوازی و
ابونصر طریف خدمتگزار خانه‌ی امام از آن جمله بودند.

بدین ترتیب، امام عسکری علیهم السلام فرزند خود را به برخی نشان داد و ایشان را
جانشین خویش معرفی کرد.

شیخ کلینی رحمته الله از ضوء بن علی عجلی روایت کرده که مردی ایرانی از اهالی

(۱) الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۳۲.

فارس به او گفته بود: به منظور خدمت در منزل امام عسکری علیه السلام به سامرا رفتم و امام علیه السلام مرا به عنوان مسئول خرید خانه پذیرفت.

وی در ادامه می‌گوید:

روزی حضرت عسکری علیه السلام فرزند خود را به من نشان داد و فرمود:
«هذا صاحبکم.»

وی اظهار می‌کند که پس از آن، تا رحلت امام علیه السلام آن کودک را ندیدم و می‌افزاید: زمانی که حضرت را ملاقات کردم، وی حدود دو سال داشت.

شاید پراهمیت‌ترین دیدار اصحاب امام عسکری علیه السلام از حضرت مهدی علیه السلام زمانی بود که محمد بن عثمان عمری، از وکلای خاص امام زمان علیه السلام، همراه با چهل نفر دیگر در خدمت امام علیه السلام بودند. آن حضرت فرزند خود را به آنان نشان داد و فرمود:

این امام شما پس از من و جانشین من در میان شماست. از او فرمان برید و پس از من در دین خود اختلاف نکنید که در این صورت هلاک می‌شوید و پس از این هرگز او را نخواهید دید.

در ادامه‌ی این روایت آمده است که چند روز پس از آن، امام عسکری علیه السلام رحلت کرد.^۱ همین روایت را شیخ طوسی رحمته الله هم نقل کرده و برخی از رجال شیعه را - که در این جمع چهل نفری بوده‌اند - نام برده، از آن جمله: علی بن بلال، احمد بن هلال، محمد بن معاویه بن حکیم و حسن بن ایوب بن نوح.^۲

نام بردن از ایشان در آن دوران ممنوع بود و امام عسکری علیه السلام تأکید داشتند که تنها با عنوان الحجة من آل محمد صلی الله علیه و آله از ایشان نام برند.^۳

۱. منتخب‌الاثار، ص ۳۵۵.

۲. منتخب‌الاثار، ص ۳۵۵.

۳. کشف‌الغمة، جلد ۲، ص ۴۴۹.

◀ رحلت پیشوای یازدهم علیه السلام و بروز اختلاف

مشکلات سیاسی و سخت‌گیری‌هایی که خلفای عباسی برای امامان شیعه به وجود می‌آوردند در برقراری رابطه‌ی منظم آنان با شیعیان، نابسامانی‌هایی را ایجاد می‌کرد و این مشکلات در فاصله‌ی رحلت یک امام و جانشینی امام بعدی بیشتر نمایان می‌شد.

عده‌یی از شیعیان در شناخت امام خود دچار تردید می‌شدند و مدتی طول می‌کشید تا فرقه‌های انشعابی و افکار و اندیشه‌های ناروا رو به افول نهاده و امام جدید کاملاً استقرار یابد.

این مشکلات گاهی به قدری بود که جناحی از شیعه را کاملاً از بدنه‌ی اصلی آن جدا می‌کرد. چنان‌که پیدایش و مقاومت واقفه^۱، فطحیه و حتا اسماعیلیه را می‌توان از مصادیق آن به شمار آورد.

این مشکل پس از رحلت امام عسکری علیه السلام دو چندان گشت؛ زیرا گذشته از آنکه تولد و نگهداری و وصایت امام زمان علیه السلام کاملاً محرمانه بود، دوران غیبت هم آغاز شد و تنها پشتوانه‌ی نیرومند امامت حضرت حجت در یک بخش، میراث عظیم احادیث موجود درباره‌ی اصل مهدویت و پاره‌یی از لوازم آن و در بخش دیگر، استقرار سیستم ارتباطی قوی و حضور برخی از عناصر سرشناس شیعه در میان یاران امام عسکری علیه السلام و شیعیان آن حضرت بود.

چه‌گونگی پیدایش اختلاف در میان شیعیان پس از رحلت حضرت امام عسکری علیه السلام در کتاب‌های المقالات والفرق و فرق الشیعه‌ی نوبختی به تفصیل

(۱) واقفه، کسانی را می‌گویند که رحلت امام عسکری علیه السلام را باور نداشته و او را به عنوان مهدی آل محمد علیه السلام زنده می‌دانند؛ اینان بر امام عسکری علیه السلام توقف کرده‌اند.

گزارش شده و شیخ مفید رحمته الله گزارشِ نوبختی را با تلخیص و اضافاتی نقل و نقد کرده است. به هر حال باید توجه داشت که مسئله‌ی غیبت، به سادگی برای جامعه‌ی شیعه حل نشده است و در دهه‌های پایانی قرن سوم و چهارم، دشواری‌های زیادی در این زمینه برای جامعه‌ی شیعه به وجود آمد. همین امر موجب شد که علمای شیعه به تفصیل درباره‌ی مسئله‌ی غیبت به تألیف پرداخته و ابعاد آن را روشن کنند و علمای بسیاری آثاری در این زمینه تألیف کرده‌اند.

محمد بن بحر رهنی، در اواخر قرن چهارم، کتابی در این زمینه نوشت. شیخ صدوق رحمته الله به عنوان بزرگترین محدث شیعی در نیمه‌ی قرن چهارم کتاب ارزشمند و پراچ کمال الدین و تمام النعمه را در پاسخ به شبهات و حیرت‌هایی که در این زمینه به وجود آمده بود، تألیف کرد.

در همین قرن محمد بن ابراهیم نعمانی، کتاب الغیبة را در دفع تردیدهایی که برای شیعیان رخ داده و موجب اختلاف میان آنها شده بود، تألیف کرد. وی علت این شک و تردیدها را عدم توجه به روایات فراوانی دانسته که درباره‌ی مسئله‌ی غیبت وارد شده و خود این مهم را بر عهده گرفته است.

به غیر از نعمانی که در نیمه‌ی اول قرن چهارم هجری کتاب الغیبة را نوشت، بسیاری در این باره تألیفات دارند؛ از جمله در قرن چهارم، شیخ مفید رحمته الله چندین نوشته تألیف کرد که نجاشی در رجال خود از آنها نام می‌برد.

پس از شیخ مفید رحمته الله مهمترین اثر در این زمینه را شیخ طوسی رحمته الله در سال چهارصد و چهل و هفت با عنوان کتاب الغیبه پدید آورد.

با گذشت زمان طبعاً ضرورت بررسی و تبیین مسئله‌ی غیبت و پاسخ‌گویی به

مسائلی جانبی آن، به طور جدی احساس شد و شیخ طوسی رحمته الله علیه این ضرورت را در آغاز کتاب خود خاطر نشان کرده است.^۱

◀ مهدی علیه السلام کیست؟

مهدی علیه السلام دوازدهمین پیشوای معصوم شیعیان است و در نیمه‌ی شعبان سال دویست و پنجاه و پنج هجری قمری در شهر سامرا متولد گردید. او هم‌نام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و هم‌کنیه‌ی او می‌باشد؛ ولی پیشوایان معصوم از ذکر نام اصلی وی نهی کرده‌اند.

مهدی علیه السلام از پدری همچون حضرت عسکری علیه السلام و مادری ارجمند همچون نرجس خاتون به وجود آمد. او چون پدران بزرگوارش پاک و پاکیزه و نظیف و ختنه شده به دنیا آمد و آن‌گاه با هفت عضو به سجده افتاد و خداوند را سجده کرد. حکیمه خاتون، عمه‌ی امام عسکری علیه السلام و دختر حضرت جواد علیه السلام او را در آغوش کشید و به پیشگاه پدر بزرگوارش تقدیم نمود. در این هنگام حکیمه خاتون مشاهده نمود که روی بازوی مبارکش با نور نوشته شده: ﴿جاء الحق وزهق الباطل﴾^۲ با انقلاب جهانی او کاخ‌های ظلم و استبداد ویران شده، حکومت واحد جهانی بر اساس عدالت و آزادی بنیان نهاده خواهد شد و بسیار طبیعی بود که با نور روی بازویش نوشته شود: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا﴾^۳

وعده‌های الهی با تولد او تحقق یافت و نویدهای انبیاء به دست او انجام خواهد پذیرفت. به هنگام تولدش، منجمی یهودی در شهر قم اقامت داشته که از

۱) حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۵۷۰ تا ۵۷۵.

۲) سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۱.

۳) سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۱۵.

شهرت فراوانی برخوردار بود. احمد بن اسحاق قمی - که از شخصیت‌های معروف قم و وکیل امام عسکری علیه السلام در قم بود - نزد آن منجم می‌آید و می‌گوید:
برای ما در فلان روز مولودی به دنیا آمده است، طالع او را برای ما ببین،
یهودی در جواب می‌گوید:

آنچه من از محاسبه‌های خود به دست می‌آورم این است که، او یا پیامبر خواهد بود یا وصی پیامبر. او شرق و غرب جهان را تحت حکومت و سیطره‌ی خود خواهد آورد. من چنین درمی‌یابم که احدی در روی زمین نمی‌ماند، جز اینکه در برابر او تسلیم می‌شود.^۱

آری، تولد حضرت مهدی علیه السلام از نظر دوست و دشمن تردیدناپذیر است. اگر چه در مورد بقای ایشان دشمنان بر اساس اختلاف سخن گفته‌اند. و زادگاه او تا به امروز محافظت شده و مردم از چهارگوشه‌ی جهان به زیارت آن مکان مقدس می‌شتابند.

از این رهگذر، هر کس که امامت پدر بزرگوارش را پذیرفته، در ولادت، امامت، غیبت و ظهور آن مه تابان تردید نکرده است؛ چرا که هر کس پس از مشاهده‌ی آن آیات یتنات و معجزات باهرات در حق او تردید کند، گفتار پیامبر اکرم را تکذیب نموده است.^۲

جناب نرجس خاتون، دختر یثوعا پسر قیصر امپراطور روم بود. وی به صورت ناشناس در میان زن‌های پرستاری که برای معالجه و پانسمان مجروحین همراه سپاه حرکت می‌کردند، همراه لشکر پدرش به راه افتاد. این لشکر که برای جنگ با

(۱) شناخت امام عصر، محمد جواد مولوی نیا، ص ۲۰. به نقل از بحارالانوار، جلد ۵۱، ص ۲۳.

(۲) یوم الخلاص، بحث ولادت مهدی علیه السلام.

سپاه اسلام رهسپار جنوب شرقی اروپا بود با جنگاوران اسلام روبه‌رو شد و شکست خوردند و همه پرستاران به دست مسلمانان اسیر شدند.

هنگامی که این اسیران در معرض فروش قرار گرفتند، دخترِ قیصر خود را با نام نرجس معرفی کرد. نرجس از اسامی رایج در بین کنیزان بود. نرجس خاتون که در کاخ امپراطوری تربیت یافته بود، تحت نظارت پدرش چندین زبان را یاد گرفته بود. یکی از آن زبان‌ها عربی بود و چون زبان عربی در اثر فتوحات اسلامی در اروپا ارزش والایی داشت، نرجس خاتون آن را ممارست کرده و خوب آموخته بود و به خوبی می‌توانست به زبان عربی تکلم کند.

رسیدن اسیران به مرکز خلافت، یعنی بغداد، در زمان امام هادی علیه السلام بود. امام هادی علیه السلام که از داستان او اطلاع داشت و می‌دانست که تا به حال هر کس خواسته او را بخرد امتناع ورزیده، یکی از یاران نزدیکش به نام بشر بن سلیمان - از اولاد ابویوب انصاری - را برای خرید او مأمور ساخت. با نشانه‌هایی که امام علیه السلام داده بود، معامله انجام یافت و نرجس خاتون به محضر امام هادی علیه السلام آورده شد.

امام هادی علیه السلام کافور خادم را به خدمت خواهر بزرگوارش حکیمه خاتون فرستاد و او را به محضر خود فراخواند. هنگامی که حکیمه خاتون آمد امام هادی علیه السلام فرمود:

خواهر جان! این همان است. او را به منزل ببر و احکام دین و تعالیم عالی‌هی اسلامی را به او بیاموز که او همسرِ پسر من، ابومحمد و مادرِ قائم می‌باشد.

از تعبیر امام هادی علیه السلام دقیقاً معلوم می‌شود که مادرِ حضرت ولی عصر (عج) در دودمان امامت به رسم و وصف شناخته شده بوده و آنها انتظارِ فرا رسیدن وعده‌ی الهی را می‌کشیدند.

از طرف دیگر، نرجس خاتون مانند هر اسیر دیگری در معرض فروش قرار نمی‌گیرد. در همه جا کنیزان را بر مشتری‌ها عرضه می‌دارند و مشتری کنیز دلخواه خود را انتخاب می‌کند؛ ولی در این مورد مشتری‌ها را بر او عرضه نمودند تا وی مشتری دلخواه خود را انتخاب کند.

آری، این همان کنیزی‌ست که رسول اکرم ﷺ از داستانش خبر داده و امامان معصوم یکی پس از دیگری این داستان را جزو اسرار امامت از امام پیشین به ارث برده‌اند و هنگامی که تحقق این وعده نزدیک شد، همه افراد دودمان امامت از آن آگاه شده در انتظار فرا رسیدن آن دقیقه شماری می‌کردند و بدین‌سان نرجس خاتون به خانهدیی که خداوند اذن ترفیع داده بود، راه یافت.

نرجس خاتون این سعادت را پیدا کرد که یکتا بازمانده‌ی الهی، حجت پروردگار حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام را به دنیا آورد که ویرانگر کاخ‌های ظلم و استبداد و بنیان‌گذار حکومت واحد جهانی گردد.^۱

◀ تولد حضرت مهدی علیه السلام از دیدگاه دانشمندان سنی

اعتقاد به موضوع مهدویت، اختصاص به شیعه ندارد. بر اساس روایات فراوانی که از پیامبر رسیده، علمای اهل سنت این موضوع را قبول دارند. منتها آنان نوعاً تولد حضرت مهدی (عج) را انکار می‌کنند و می‌گویند: شخصیتی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از قیام او پس از غیبت خبر داده، هنوز متولد نشده است و در آینده به دنیا خواهد آمد.^۲ با این حال، تعداد قابل توجهی از مورخان و محدثان اهل سنت، تولد آن

(۱) یوم الخلاص، بحث ولادت مهدی علیه السلام.

(۲) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۷.

حضرت را در کتب خود ذکر کرده و آن را یک واقعیت دانسته‌اند و بعضی از پژوهشگران بیش از صد نفر از آنان را معرفی کرده‌اند.

◀ زمینه‌سازی غیبت، توسط پیامبر و امامان شیعه علیهم‌السلام

روایات زیادی درباره‌ی غیبت و قیام حضرت حجت از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان معصوم علیهم‌السلام در دسترس مردم بوده است. نگاهی به انبوه این روایات، بیانگر آن می‌باشد که این مسأله از دید هیچ امامی دور نمانده و همه آن بزرگواران بر این مسئله تأکید ورزیده‌اند. گذشته از احادیث رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از هر کدام از امامان، روایاتی درباره‌ی جنبه‌های مختلف مسئله‌ی غیبت و مهدویت و همچنین تعیین مصداق مورد نظر آن وارد شده است که در مجموع بیش از ششصد حدیث می‌باشد^۱ و این نشانه‌ی آن است که مهدویت در قاموس روایی شیعه از اهمیت بسزایی برخوردار است؛ زیرا پس از رحلت هر یک از امامان علیهم‌السلام یا حتا در حال حیاتشان توهم مهدویت اوج می‌گرفت.

سیر بحث‌هایی که درباره‌ی فِرَق شیعه توسط اشعری و نوبختی عنوان شده، نشان می‌دهد که مهمترین تفرقه‌ها و انشعاب‌ها در میان شیعیان، همین مسأله‌ی مهدویت بوده که به غلط از سوی برخی از اصحاب ائمه مطرح می‌شده و انشعابی را ولو به طور محدود به دنبال داشت. قابل توجه آنکه اساساً اعتقاد به مهدویت محمد بن حنفیه، نفس زکیه و بسیاری دیگر از علویان، ناشی از همین تأکیدی است که بر اصل مسئله‌ی مهدویت می‌شد.

درباره‌ی امام باقر علیه‌السلام همین ادعا مطرح گردید که از سوی امام علیه‌السلام رد شد و به

(۱) معجم احادیث المهدی، پنج جلد، مؤسسة المعارف الاسلامیه.

شدت انکار گردید. درباره‌ی اسماعیل، فرزند امام صادق علیه السلام و حتا شخص امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام و برخی از رهبران علوی که بر ضدّ عباسیان قیام کردند مانند: حسن بن قاسم، یحیی بن عمر و محمد بن قاسم همین ادعا مطرح شده است. القابی که خلفای عباسی از آنها استفاده می‌کردند، اغلب القابی می‌باشد که در برخی از روایات، به عنوان القاب مهدی شناسانده شده است. سقّاح، منصور، مهدی، هادی، رشید، امین و مأمون از این قبیل القاب هستند.

وجود این همه ادعای مهدویت در قرون نخستین اسلامی در میان شیعیان و همچنین اهل سنت نشانه‌ی آن است که وجود قائم و مهدی، امری ثابت و اصلی مسلم در میان مسلمانان بود و تنها در مورد تعیین مصداق آن مشکلاتی بروز کرد. گفتنی است که عنوان قائم در متون روایی شیعه، بیش از لقب مهدی به کار رفته، در حالی که در روایات اهل سنت، تنها کلمه‌ی مهدی وارد شده است.

در قرون بعد، به ویژه قرن‌های هشتم و نهم هجری، ناظر دهها مورد ادعای مهدویت هستیم. همه اینها نشانه‌ی وجود زمینه‌های کافی برای ادعای این امر در روایاتی است که مذاهب مختلف اسلامی در اختیار داشته و دارند و این روایات در جوامع حدیثی شیعه و اهل سنت به فراوانی یافت می‌شود.

◀ چند حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی حضرت مهدی علیه السلام

۱. سعید بن مسیب می‌گوید:

در خانه‌ی ام‌سلمه در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم. سخن از مهدی موعود (عج) به میان آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

مهدی از عترت من و از نسل دخترم فاطمه‌ی زهرا علیها السلام است.^۱

(۱) این حدیث را حافظ ابوداود و ابن ماجه در سنن خود روایت کرده‌اند.

۲. ابوسعید خدری از پیامبر روایت می‌کند که فرمود:

مهدی از من می‌باشد. پیشانی‌اش گشاده و بینی‌اش کشیده است. زمین را وقتی که از ظلم و جور لبریز شده، از عدل و داد سرشار خواهد ساخت.

۳. در کتاب صحیح مسلم آمده است که، ابوسعید خدری از پیامبر اسلام ﷺ

روایت می‌کند که فرمود:

شما را به قیام مهدی بشارت می‌دهم. وی در میان اختلافات زلزله‌انگیزی که بر بشریت حکم فرماست، برانگیخته خواهد شد و زمین را از عدل و داد سرشار خواهد ساخت و ملکوتِ اعلا مانند مردم زمین از وی خشنود خواهند بود.

۴. حذیفه از رسول خدا ﷺ گزارش می‌دهد که فرمود:

مهدی عجله از فرزندان من است. رنگ چهره‌اش عربی و هیکل برومند و توانایش به بنی اسرائیل شباهت دارد. بزگانه‌ی راستش خالی مانند ستاره‌یی درخشان می‌درخشد. او زمین را از عدل و داد سرشار خواهد ساخت.

۵. ابوسعید خدری از پیامبر اسلام ﷺ خبر می‌دهد که فرمود:

مردم جهان در عهد مهدی موعود عجله در نهایت گشایش و آسایش زندگی خواهند کرد. از آسمان، ابرهای برکت بر سرشان بی‌دریغ خواهد بارید و در زمین هر چه گل و گیاه است برای آنها خواهد روید.^۱

◀ غیبت صغری و کبری

پیشوای دوازدهم حضرت مهدی عجله دو غیبت دارند:

۱. غیبت صغری

۲. غیبت کبری.

(۱) معصوم چهاردهم، جواد فاضل.

غیبت صغرای مهدی موعود علیه السلام از سال دویست و شصت هجری، یعنی از همان سال شهادت پدرشان حضرت عسکری علیه السلام آغاز می‌شود و تا سال سیصد و بیست و نه - یعنی سالِ درگذشت آخرین نایب خاصشان که حدود شصت و نه سال است - به طول می‌انجامد.

البته مرحوم شیخ مفید رحمته الله، آغاز غیبت صغری را از همان سال تولد حضرت مهدی علیه السلام یعنی سال دویست و پنجاه و پنج حساب کرده و به این ترتیب دوران غیبت صغری هفتاد و پنج سال می‌شود.

بدیهی‌ست که نظریه‌ی مرحوم شیخ مفید رحمته الله از این لحاظ می‌باشد که مهدی علیه السلام در زمان پدر، حضور و معاشرت چندانی با دیگران نداشته و از نظرها غایب بود. گویا بر اساس همین ملاحظات است که محققانی مانند طبرسی، سید محسن امین و سید صدرالدین صدر آغاز غیبت صغری را از سال میلاد آن حضرت دانسته و مدت غیبت صغری را هفتاد و چهار سال دانسته‌اند.^۱ به هر حال غیبت صغری از لحظه‌ی ولادت مهدی موعود علیه السلام آغاز می‌شود و تا روز وفات چهارمین سفیر آن حضرت ادامه می‌یابد که دقیقاً هفتاد و چهار سال می‌باشد.

ولی دوران سفارت از رحلت حضرت عسکری علیه السلام آغاز شده و تا وفات علی بن محمد سمري امتداد می‌یابد و مدت سفارت سفیران چهارگانه شصت و نه سال و شش ماه و پانزده روز بوده است.^۲

در دوران غیبت صغری، مردم توسط سفیران چهارگانه که اشخاص مشخص و مورد اعتماد بوده‌اند - و بعداً در بحث نواب اربعه اسامی آنها را ذکر می‌کنیم - با امام علیه السلام

(۱) شناخت امام عصر علیه السلام، محمد جواد مولوی نیا، ص ۳۰.

(۲) یوم الخلاص، بحث غیبت.

ارتباط داشتند و شیعیان می‌توانستند به وسیله آنان مسایل و مشکلات خویش را به عرض امام علیه السلام برسانند و پاسخ دریافت کنند و حتا به دیدار امام علیه السلام نایل شوند و از این رو می‌توان گفت، در این مدت، امام علیه السلام هم غایب و هم حاضر بوده‌اند.

این دوره‌ی شصت و نه ساله یعنی دوره‌ی غیبت صغری را می‌توان دوره‌ی آماده‌سازی شیعیان برای غیبت کبری دانست که طی آن ارتباط شیعیان با امام علیه السلام حتا در همین اندازه هم قطع شد و مردم موظف بودند در امور خود به نواب عام آن حضرت، یعنی فقهای جامع‌الشرایط و آشنایان به احکام اسلامی مراجعه نمایند. خداوند حکیم، چنین مقدر فرمود که قبل از غیبت کبری مدتی به عنوان غیبت صغری وجود مقدس امام علیه السلام از دیده‌ها پنهان گردد تا شیعیان خود را برای غیبت کبری آماده سازند و با غیبت امام علیه السلام انس بگیرند و با وظایف خود در دوران غیبت آشنا شوند.

اگر غیبت کبری یکباره و ناگهانی رخ می‌داد، ممکن بود موجب انحراف افکار گردد و ذهن‌ها آماده‌ی پذیرش آن نشود؛ اما گذشته از زمینه‌سازی‌های مدبرانه‌ی امامان پیشین علیهم السلام، در طول غیبت صغری به تدریج ذهن‌ها آماده شد و بعد مرحله‌ی غیبت کامل آغاز گردید.

این نکته ناگفته نماند که بعد از امام هشتم علیه السلام، همه مردم نمی‌توانستند امامان را ملاقات کنند و خواص شیعه، آن هم در موارد خاصی امامان را می‌دیدند و حتا پاسخ سوالات و رفع نیازمندی‌های آنها را غالباً از پشت پرده انجام می‌دادند تا شیعیان را برای غیبت حضرت مهدی علیه السلام آموزش دهند و آماده کنند.

با سپری شدن دوران غیبت صغری، غیبت کبری و دراز مدت آغاز گردید و تاکنون ادامه دارد. مدت دو دوره‌ی غیبت مهدی علیه السلام توسط پیامبر

اسلام ﷺ و ائمه ﷺ پیشگویی شده و از همان زمان توسط راویان و محدثان، حفظ و نقل و در کتاب‌های حدیث ضبط شده است.

برای نمونه به چند روایت اشاره می‌کنیم.

۱. رسول اکرم ﷺ در بیانی می‌فرماید:

سپس امامشان غایب می‌شود و تا مدتی که خدا بخواهد از دیدگان‌شان پنهان می‌گردد و برای او دو غیبت خواهد بود که یکی از آنها طولانی‌تر از دیگری است.^۱

۲. حضرت سیدالشهدا، امام حسین ﷺ می‌فرماید:

برای مهدی ﷺ غیبتی هست که گروه‌هایی در آن ایام غیبت، از دین برمی‌گردند و گروه دیگری ثابت‌قدم می‌مانند.^۲

۳. علی ﷺ می‌فرماید:

غایب ما دو غیبت خواهد داشت که یکی طولانی‌تر از دیگری است. در دوران غیبت او تنها کسانی در اعتقاد به امامتش پایدار می‌مانند که دارای یقین استوار و معرفتی کامل باشند.^۳

ما در طول تاریخ، صحت پیش‌گویی‌های رسول خدا ﷺ و ائمه اطهار ﷺ را مشاهده کرده‌ایم و همچنان که آن پیشوایان معصوم گفته‌اند، غیبت صغری و کبری ولی عصر ﷺ تحقق یافته است.

◀ نَوَاب و ویژه‌ی پیشوای دوازدهم در دوران غیبت صغری

چند شخصیت تهذیب شده و شایسته به نام وُکلا در این دوران وجود دارند که

(۱) بحار الانوار، جلد ۵۲، ص ۳۸۰.

(۲) منتخب الاثر، ص ۲۰۵.

(۳) ینامیع الموده، جلد ۳، باب ۷۱، ص ۸۲.

می توانستند عرایض مردم را به حضور امام علیه السلام ببرند؛ ولی پس از چندی دوران وکلا هم به پایان رسید.

□ ۱. ابو عمرو عثمان بن سعید

عنوان وکلای امام زمان علیه السلام عنوان تازه و بدیعی نبود، چون ائمه‌ی ما در گذشته هم جمعی را به نام وکیل میان خود و مردم قرار می دادند.

عمرو بن عثمان بن سعید در عهد حضرت عسکری علیه السلام هم سمت وکالت داشت. وی از قبیله‌ی بنی سعد بود و در بین شیعیان ملقب به زیات یا سمان - به معنای روغن فروش - بود؛ زیرا به منظور مخفی نگه داشتن فعالیت‌های سیاسی و پوشش نهادن به مقام والای نیابت امام، به تجارت روغن زیتون اشتغال داشت و اموال متعلق به امام علیه السلام را - که شیعیان به وی تحویل می دادند - در ظرف‌های روغن قرار می داد و به محضر حضرت عسکری علیه السلام می رساند و بدین وسیله در آن روزگار فشار و اختناق، خود را از آسیب دستگاہ خلافت مصون می داشت.

این مرد عالی قدر و زاهد مورد اعتماد و احترام امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام و عموم شیعیان بود و در مورد وی تعبیرات جالب توجهی از امامان معصوم رسیده است. از جمله امام عسکری علیه السلام به احمد بن اسحاق قمی وکیل خود در قم فرمود:

عمروی، مورد وثوق و اعتماد من است. آنچه از من نقل کند بی تردید از من شنیده و آنچه بگوید از زبان من می گوید. از او بشنو و از وی اطاعت کن که او هم امین و هم مورد وثوق است.^۱

ابو عمرو عثمان بن سعید پس از پنج سال وکالت در سال دویست و شصت و شش از دنیا رفت.

۱. اصول کافی، جلد ۱، ص ۳۳۰.

البته برخی احتمال داده‌اند که وی بین سال‌های دویست و شصت تا دویست و شصت و هفت درگذشته باشد و بعضی دیگر وفات او را در سال دویست و هشتاد دانسته‌اند.^۱

مهم این است که، درگذشت او خاطر حضرت مهدی علیه السلام را مکدر ساخت و شیعیان عموماً در غم و اندوه رحلت او فرو رفتند و حضرت مهدی علیه السلام طی نامه‌ی شریفی - که برای فرزند او ارسال داشت - رحلت این مرد بزرگ را تسلیت گفت و در ضمن نامه‌ی دیگری، فرزند وی را به جانشینی پدر بزرگوارش و نیابت خاصه منصوب نمود. از این نامه‌ی شریف، مقام والا و ارزشمند سفیر اول و دوم حضرت به وضوح روشن می‌گردد.

□ ۲. محمد بن عثمان

وی پسر عثمان بن سعید می‌باشد و به مانند پدرش اهل تقوا و معنویت بود و سفیر دوم حضرت مهدی علیه السلام در دوران غیبت صغری به حساب می‌آمد. وی ملقب به عمروی دوم است که دوران سفارتش با ایام خلافت معتمد، معتضد و مکتفی عباسی و ده سال از خلافت مقتدر عباسی مصادف می‌باشد.

وی حدود چهل سال عهده‌دار مقام والای نیابت خاصه بود و قبلاً هم از طرف حضرت عسکری علیه السلام مقام وکالت را برعهده داشت و پس از پدر بزرگوارش به عنوان جانشین او معرفی شد و رسماً از طرف حضرت مهدی علیه السلام به این مقام منصوب گردید.

سرانجام پس از چهل سال افتخار خدمت و تصدی پست رفیع وکالت، در سال سیصد و پنج هجری رحلت نمود و جهان تشیع را در سوگ خود به ماتم نشانید.

(۱) شناخت امام عصر، محمدجواد مولوی‌نیا، ص ۴۴.

محمد بن عثمان در طول این مدت، وکلای محلی و منطقه‌یی را سازماندهی کرد و بر فعالیت آنان نظارت نمود و به اداره‌ی امور شیعیان اشتغال داشت. او پیش از مرگ، تاریخ درگذشت خود را می‌دانست و دقیقاً در همان تاریخی که گفته بود، درگذشت.^۱

□ ۳. ابوالقاسم، حسین بن روح نوبختی

وی دانشمند بزرگ ایرانی و از خاندان مشهور نوبخت و سومین نایب خاص حضرت ولی عصر علیه السلام است.

گمان نمی‌رفت که وی این مقام را دریابد؛ زیرا جعفر بن احمد با محمد بن عثمان بسیار نزدیک و هم‌خانه و همدم بود و مردم می‌اندیشیدند که افتخار وکالت امام علیه السلام پس از ابوجعفر محمد بن عثمان به جعفر بن احمد خواهد رسید. حتّاً در آن لحظه که ابوجعفر محمد بن عثمان در بستر مرگ افتاده بود و جعفر بن احمد بر بالین او نشسته و حسین بن روح در پایین بسترش قرار داشت و بنا بود محمد بن عثمان وصیت کند و وکیل بعد از خود را معرفی نماید، همه با حیرت شنیدند که محمد بن عثمان گفت:

بنا به فرمان امام علیه السلام وکالت به ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی انتقال می‌یابد.

در این لحظه همه مشاهده کردند که جعفر بن احمد بدون هیچ ناراحتی از بالای بستر بلند شد و حسین بن روح را در جای خود نشاند و خود در پایین مجلس قرار گرفت.

حسین بن روح، فردی دانشمند، مدیر و آگاه بود. در زمان او کارگزاران دولتی بسیار بر شیعیان سخت می‌گرفتند و او در سایه‌ی تدبیر و پرهیز، پیروان امامیه را از گزند و آزار عباسی‌ها مصون می‌داشت. وی در حدود بیست و یک سال متصدی

(۱) شناخت امام عصر علیه السلام، محمدجواد مولوی‌نیا، به نقل از بحارالانوار، جلد ۱۵، ص ۳۵۵.

مقام والای نیابت بود و دوران وکالت او با خلافت دو خلیفه‌ی عباسی مقتدر و راضی مصادف شد. حسین بن روح نوبختی کتابی در فقه شیعه به نام التادیب تألیف کرد و این کتاب را برای اظهار نظر، نزد فقهای قم فرستاد. آنان پس از بررسی در پاسخ نوشتند، جز در یک مسئله، همه مطالب این کتاب مطابق فتوای فقهای شیعه است.

عده‌یی از معاصرین وی، عقل و هوش و درایت او را تحسین کرده و می‌گفتند: به تصدیق موافقین و مخالفین، حسین بن روح از عاقل‌ترین مردم روزگار است. حسین بن روح نوبختی در دوران حکومت مقتدر خلیفه‌ی عباسی به مدت پنج سال به زندان افتاد و در سال سیصد و هفده آزاد شد^۱ و سرانجام پس از بیست و یک سال فعالیت و عهده‌داری مقام وکالت در ماه شعبان سال سیصد و بیست و شش هجری قمری چشم از جهان فرو بست.^۲

□ ۴. ابوالحسن علی بن محمد سَمَری

سَمَری یا سَمَری و صیمری آخرین وکیل از وکلای اربعه است که پس از رحلت حسین بن روح و با وصیت وی، منصب نیابت خاصه و اداره‌ی امور شیعیان را عهده‌دار شد.

وی با گروهی از مشایخ امامیه مانند علی بن حسین، مشهور به ابن بابویه قمی، معاصر بود. سَمَری از اصحاب و یاران حضرت عسکری علیه السلام است و دوران نیابت و سفارتش با دو خلیفه‌ی عباسی به نام راضی و متقی مصادف گشت. سَمَری پس از سه سال عهده‌داری این مقام، سرانجام در ماه شعبان سال

(۱) شناخت امام عصر علیه السلام، محمد جواد مولوی نیا، ص ۴۹.

(۲) غیبت، شیخ طوسی، ص ۲۳۸.

سیصد و بیست و نه هجری بیمار شد و با همان بیماری از دنیا رفت. در روزهای بیماری اش از وی سؤال شد، ما را به چه کسی توصیه و سفارش می‌کنی که بعد از تو در مسایل شرعی و حقوقی به او مراجعه کنیم؟ در پاسخ گفت:
خداوند مشیتی دارد که آن را انجام می‌دهد.

سپس نامه‌یی را که از ناحیه‌ی حضرت مهدی علیه السلام برایش آمده بود، درآورد و مهر آن را باز کرد و برای حاضران در مجلس خواند.
متن این توقیع شریف که به خط مبارک حضرت ولی عصر علیه السلام می‌باشد، چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

ای علی بن محمد سمري! خداوند پاداش برادرانت را در سوگ تو افزون سازد. تو تا شش روز دیگر از این جهان می‌روی. کارهایت را سامان ده و کسی را به جانشینی خود انتخاب مکن و به کسی وصیت م‌نما که غیبت کامل فرا رسیده و دیگر تا روزی که خداوند بخواهد، ظهوری نخواهد بود و ظهور من پس از گذشت مدتی طولانی و قساوت دل‌ها و پر شدن زمین از ستم خواهد بود. در این دوران عده‌یی از شیعیان من ادعای مشاهده خواهند کرد. آگاه باشید که هر کس قبل از خروج سفیانی و وقوع صیحه‌ی آسمانی ادعای مشاهده کند، دروغ گفته و افترا زده است و هیچ حرکت و نیرویی جز برای خداوند بزرگ و بزرگوار نیست.^۱

سپس آخرین سفیر حضرت مهدی علیه السلام طبق وعده‌ی آن حضرت در روز ششم از صدور توقیع شریف دیده از جهان فروبست و با رحلت او غیبت صغری پایان یافت و غیبت کبری آغاز گردید. دوران غیبت کبری از روز پانزدهم شعبان سال سیصد و بیست و نه آغاز گردید و تا به امروز ادامه دارد.

قبور وکلای اربعه‌ی حضرت مهدی علیه السلام در بغداد زیارتگاه شیعیان است.

(۱) بحار الانوار، جلد ۵۱؛ غیبت، شیخ طوسی؛ کشف الغمه، جلد ۳.

روز وفات علی بن محمد سمری - که پایان غیبت صغری و آغاز غیبت کبری می باشد - عمر شریف حضرت مهدی علیه السلام هفتاد و چهار سال تمام بود. مدت چهار سال و شش ماه و بیست و سه روز آن را در زمان پدر بزرگوارش حضرت عسکری علیه السلام سپری نمود و مدت شصت و نه سال و پنج ماه و هفت روز دیگرش را در دوران سفارت و نیابت چهار نایب خاص خود گذراند. در این مدت، دوران آزمون عمومی شیعه و عادت دادن آنها به غیبت امام علیه السلام و مراجعه شان به مراجع صلاحیت دار و شایسته از علمای شیعه پایان یافت و در دل شیعیان آمادگی پذیرش تقدیر الهی پدید آمد. آن گاه آن کعبه‌ی مقصود و قبله‌ی موعود به صورت رسمی تری در پس پرده‌ی غیبت فرو رفت، تا روزی که فرمان ظهور از جانب حق فرا رسد و دیدگان ما به جمال دل آرایش روشن گردد.^۱

اگر تعجیل در ظهور او را می خواهیم، باید به اصلاح خویشتن پردازیم که برای طول غیبت، عاملی جز اعمال زشت و ناپسند ما وجود ندارد. چنانچه حضرت مهدی علیه السلام خود در ضمن نامه‌ی به مرحوم شیخ مفید رحمته الله این چنین می نویسد:

اگر شیعیان ما که خداوند آنها را به طاعت خود موفق بدارد، دل هایشان در وفا کردن به پیمان قدیم یکی شود؛ هرگز سعادت دیدار ما از آنها به تأخیر نمی افتد و سعادت حمایت و پشتیبانی ما از آنها در هدایتشان به متن واقع و حق معرفت به تعجیل می افتد؛ ما را چیزی جز اعمال نکوهیده‌ی شیعیانمان محبوس نمی سازد که اعمال آنها به ما می رسد و ما را اندوهگین می سازد که ما چنین انتظاری از آنها نداشتیم.

از خداوند یاری می طلبیم که یاری او ما را بس باشد و او بهترین وکیل است.^۲

(۱) شناخت امام عصر علیه السلام، محمد جواد مولوی نیا، ص ۵۲.

(۲) ارشاد شیخ مفید، ص ۱۰، مقدمه؛ بحار الانوار، جلد ۵۳، ص ۱۷۷.

اقداماتِ وکلای پیشوای دوازدهم در ارتباط با شیعیان

تمامی کارهای ثوابِ خاص، حتّاً در امورِ جزئی جاری، در شعاعِ رهنمودها و دستوراتِ امام زمان علیه السلام انجام می‌گرفت. بنابراین ما بایستی مرورِ خود را بر اساسِ مطالبی که در توقیعاتِ صادره از ناحیه‌ی مقدّس آمده، ارزیابی کنیم. گرچه بسیاری از آنها - اگر زمانی هم گردآوری شده - متأسفانه در حال حاضر در دسترس ما قرار ندارد.

اقداماتِ ثوابِ خاص را در چند جهت می‌توان بررسی کرد:

□ ۱. مبارزه با غلات

قبل از این در شرح حال عده‌یی از امامان علیهم السلام این مسئله را توضیح دادیم و یادآور شدیم که یکی از اساسی‌ترین محورهای مبارزات فرهنگی و سیاسی آن بزرگواران، مبارزه با انشعاباتِ درونی تشیع و در رأس آن غلات بوده است. در این اواخر، نفوذِ غلات بیشتر شد و با همراهی برخی از فرزندان امامان، نظیر جعفر بن علی الهادی با آنها و حمایتِ برخی از شخصیت‌های سیاسی شیعه، کار آنها رونق گرفت.

از جمله غلاتی که در این دوره به صحنه آمدند یکی محمد بن نصیر مؤسسِ نصیریّه بود که در زمان امام هادی علیه السلام و پس از آن ادعاهای غلوآمیزی از وی بر سر زبان‌ها افتاد. شیخ طوسی رحمته الله علیه می‌گوید:

او در زمانِ نایبِ دوّم، عقاید غلوآمیزی نظیر عقاید غلاتِ پیشین از قبیل اعتقاد به ربوبیتِ ائمه و جوازِ نکاح با محارم را رواج می‌داد. ابوجعفر نایبِ دوّم او را موردِ لعن و نفرین قرار داد و از وی بیزاری جُست. پیروان وی پس از او به سه فرقه تقسیم شدند که البته چندان دوامی نیاوردند.

از دیگر کسانی که در ابتدا از فقهای امامیه و از وکلای ائمه محسوب می‌شد،

محمد بن علی شلمغانی بود. وی با وجود سیمتی که داشت به دلیل مقام دوستی به سوی غلو کشیده شد و مخصوصاً بر نظریه‌ی حلول، تکیه‌ی فراوانی می‌کرد. او می‌کوشید برخی از زيردستان خود را - که از خاندان برجسته‌ی بنو بسطام بودند - فریب داده و لعن و طردهای حسین بن روح را درباره‌ی خود چنین توجیه کند که، چون او اسرار را درک نموده و اکنون به افشای آنها می‌پردازد این چنین مورد طرد و لعن قرار گرفته است.

بنا به نقل شیخ طوسی رحمته الله، او می‌پنداشت روح رسول خدا صلی الله علیه و آله در کالبد نایب دوم و روح علی علیه السلام در بدن نایب سوم و روح فاطمه‌ی زهرا علیها السلام در ام کلثوم، دختر ابوجعفر نایب دوم، حلول کرده است. حسین بن روح، این اندیشه را کفر و الحاد آشکار دانست و او را فردی نیرنگ باز و حيله‌گر نامید و عقاید او را مانند عقاید نصارا درباره‌ی مسیح و شبیه عقاید حلاج دانست. وی برای بی‌اعتبار کردن شلمغانی تلاش فراوانی انجام داد و در نهایت توقیع امام عصر علیه السلام بر مجاهدت او در این زمینه مهر تأیید نهاد.

در عین حال شگردهای شلمغانی برای مدتی توانست برای امامیه مشکلاتی ایجاد کند. بدون تردید او و همکارانش یکی از مهمترین اسباب بدنامی برای شیعیان بودند. غیر از اشخاص معینی که رهبری غلات را بر عهده داشتند، گاه و بی‌گاه در میان توده‌ی شیعیان عقاید غلو گونه‌ی بروز می‌کرد. در روایتی که آن را شیخ طوسی رحمته الله نقل کرده، در این باره چنین آمده است:

جماعتی از شیعیان بر سر اینکه آیا خدا، توانایی خلق کردن و روزی دادن را به ائمه هدی علیهم السلام اعطا کرده یا نه، با هم اختلاف داشتند. گروهی آن را مجاز دانسته و گروه دیگر بر بطلان آن حکم کردند. در نهایت به ابوجعفر نایب دوم رجوع کرده و

از او خواستند تا توقیعی در این مورد از حضرت ولی عصر علیه السلام برای آنها بیاورد.
جواب امام علیه السلام چنین بود:

همه چیزها را خدا آفریده و روزی را او تقسیم می‌کند؛ زیرا او نه جسم است و نه در جسمی حلول می‌کند. او را انبازی نیست و هم او شنوا و بینا می‌باشد؛ اما ائمه‌ی هدی علیهم السلام از خدا می‌خواهند و او به درخواست آنها و برای احترام آنها خلق می‌کند و روزی می‌دهد.^۱

بدین ترتیب روشن می‌شود که بحث و جدل درباره‌ی عقاید غلوآمیز در آن زمان به طور جدی مطرح بود و یکی از وظایف خطیر نواب خاص، حلّ این مشکلات و مبارزه‌ی بی‌امان با اندیشه‌های انحرافی غلات بوده است.

□ ۲. رفع شک و تردیدهای موجود درباره‌ی وجود پیشوای دوازدهم علیه السلام
یکی از اقدامات حساس و کلّی خاص آن بود که شک و تردیدهای موجود درباره‌ی وجود مقدّس امام زمان علیه السلام را از میان بردارند. این تلاش‌ها بیشتر در دوران نائب اول و دوّم انجام می‌شد و پس از آن تا پایان غیبت صغری مسایلی در این زمینه مطرح گردید.

در میان توقیعاتی که هم‌اکنون از حضرت مهدی علیه السلام در دست است تعدادی درباره‌ی همین مسئله می‌باشد.

به نقل از شیخ طوسی رحمته الله، در میان ابن ابی‌غانم قزوینی و جماعتی از شیعیان بحثی مطرح شد. او اصرار داشت که حضرت عسکری علیه السلام فرزندی نداشته است. به ناچار شیعیان نامه‌یی به ناحیه‌ی مقدّسه فرستاده و از حضرت جواب خواستند تا بدین وسیله به بحث و جدل در این باره خاتمه داده شود. در جواب، نامه‌یی به خط

(۱) غیبت، شیخ طوسی، ص ۱۷۸.

حضرت آمد که در آن، ضمن مروری بر اصل مسأله‌ی امامت و ولایت و اشاره به ائمه‌ی پیشین، چنین آمده بود:

گمان می‌برید که خدا پس از امام یازدهم دینش را باطل ساخته و رابطه‌ی میان خود و مردم را قطع کرده؟ نه چنین نیست و تا قیام قیامت هم چنین نخواهد بود.

و به دنبال آن درباره‌ی ضرورت غیبت و لزوم مخفی ماندنشان از چشم ستمکاران مطالبی در همین توقیع عنوان شده است.^۱

روایت دیگری، از توقیع نسبتاً مفصلی حکایت دارد که پس از ادعای جعفر کذاب، برادر حضرت امام عسکری علیه السلام، مبنی بر جانشینی امام عسکری علیه السلام از ناحیه‌ی حضرت مهدی علیه السلام صادر شد و در آن ضمن مروری بر مسئله‌ی امامت امامان هدی و علم و عصمت آنان و اشاره به ناآگاهی جعفر کذاب از حلال و حرام و عدم تشخیص حق از باطل و محکم از متشابه، سؤال شده که، وی در چنین شرایطی چه گونه مدعی امامت است؟

تردید محمد بن ابراهیم بن مهزیار - که پدرش از وکلای امام یازدهم بود - در این زمینه پس از دریافت نامه‌یی از امام زمان علیه السلام برطرف شد.^۲

در این زمینه روایات دیگری هم وارد شده و از آن جمله روایتی است حاوی توقیعی که حضرت مهدی علیه السلام در آن، ضمن اثبات وجود مقدس خود در برابر شکاکان، به پاره‌یی مسایل فقهی پاسخ می‌دهد.

نواب خاص، با اینکه بر اثبات وجود امام دوازدهم علیه السلام اصرار داشتند، از شیعیان می‌خواستند که درباره‌ی شناخت مشخصات آن حضرت اصرار نورزند و این روش به دلیل حفظ امنیت امام علیه السلام اتخاذ شده بود.

(۱) غیبت، شیخ طوسی، ص ۱۷۳.

(۲) کافی، جلد ۱، ص ۵۱۸.

□ ۳. سازماندهی وکلا

سیاست تعیین وکیل به منظور اداره‌ی امور نواحی مختلف و ایجاد رابطه میان شیعیان و امامان، حداقل از زمان امام کاظم علیه السلام به این سو معمول بود. پس از آغاز غیبت، تماس مستقیم وکلا با امام علیه السلام قطع شد و به جای آن محور ارتباط، نایب خاصی بود که از طرف امام علیه السلام معرفی می‌شد. مناطق شیعه‌نشین تا حدی مشخص بود و بنا به ضرورت، در هر منطقه وکیلی تعیین می‌شد. گاهی تعدادی از آنها که در مناطق کوچکتری انجام وظیفه می‌کردند، تحت سرپرستی وکیل دیگری قرار می‌گرفتند که قبل از غیبت از طرف امام وقت و در زمان غیبت به وسیله‌ی نایب خاص برای آنان تعیین می‌شد.

این وکلا اموالی را که بابت وجوه شرعی از مردم می‌گرفتند به طرُق گوناگون نزد نایب خاص در بغداد می‌فرستادند و آنها وجوه رسیده را طبق دستور امام علیه السلام در موارد معینی مصرف می‌کردند.

در مواردی امکان داشت برخی از وکلا برای یک بار به ملاقات امام علیه السلام شرفیاب شوند. چنان‌که محمد بن احمد قطان از وکلای ابوجعفر، نایب دوم به ملاقات امام علیه السلام نایل شد.^۱

ولی این ملاقات‌ها که بسیار نادر بود، به هیچ وجه به معنای ارتباط مستقیم آنان با امام علیه السلام نمی‌باشد؛ بلکه معمولاً با اشراف نایب خاص انجام می‌گرفت. به روایت احمد بن متیل قمی، ابوجعفر ده وکیل در بغداد داشت و نزدیکترین آنها به وی، همان حسین بن روح بود که بعدها به عنوان نایب سوم از جانب حضرت مهدی علیه السلام معرفی شد.^۲

(۱) کمال‌الدین، شیخ صدوق، ص ۴۴۲.

(۲) غیبت، شیخ طوسی رحمته الله، ص ۲۲۵.

از دیگر نزدیکان ابوجعفر نائب دوم، جعفر بن احمد متیل بود. بسیاری از بزرگان شیعه گمان داشتند که وی به جانشینی نایب دوم تعیین خواهد شد. روایتی حاکی از این است که مردم در برابر اموالی که به وکلا می دادند قبوضی از آنان دریافت می کردند؛ ولی از نایب خاص هرگز قبض و سندی مطالبه نمی شد. بنابراین وقتی که ابوجعفر نیابت خاص حسین بن روح را اعلام کرد، دستور داد تا از وی درخواست قبض نشود.^۱

وکلائی در اهواز، سامرا، مصر، حجاز، یمن و در مناطقی از ایران مانند خراسان، ری و قم بودند که اخبار آنها به طور جسته و گریخته درباره‌ی مسایل و موضوعات دیگری در کتاب الغیبه شیخ طوسی و کمال الدین شیخ صدوق آمده است.^۲

□ ۴. مخفی نگاه داشتن پیشوای دوازدهم علیه السلام

از روایتی چنین برمی آید که امام علیه السلام در عراق، مکه و مدینه بوده و به نحوی زندگی می کرده که نایب خاص می توانسته با وی ملاقات کند. چنان که گاهی از میان اصحاب، کسانی می توانستند به حضور آن امام علیه السلام شرفیاب شوند و در این باره به محمد بن احمد قطان اشاره کردیم.

همچنین زمانی که ابوطاهر محمد بن علی بن بلال در نیابت ابوجعفر عمروی دچار تردید شد؛ ابوجعفر او را به محضر امام علیه السلام برد تا خود از زبان آن حضرت، نیابت او را بشنود و آن گاه در یک گردهمایی عمومی از وی اعتراف گرفت که حضرت قائم علیه السلام دستور فرموده شیعیان وجوه خود را به ابوجعفر تحویل دهند.

(۱) غیبت، شیخ طوسی رحمته الله، ص ۲۲۵.

(۲) حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۵۸۴-۵۹۰.

با تمام این احوال، پنهان نگاه داشتن امام علیه السلام و مشخصات وی، یکی از وظایف اساسی، ثواب خاص بوده است.

هنگامی که حسین بن روح نوبختی افتخار نیابت امام علیه السلام را پیدا کرد، یکی از بزرگان امامیه به نام ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی در بغداد سکونت داشت و از مقام والایی برخوردار بود. پس از تعیین حسین بن روح به نیابت خاص، شخصی از ابوسهل حکمت انتخاب وی را و نه انتخاب ابوسهل را جویا شد. ابوسهل در پاسخ گفته بود:

کسانی که او را به این مقام برگزیده‌اند از ما بیناترند؛ زیرا کار من مناظره با خصم و بحث و گفت‌گو با آنان است. اگر من مکان امام غایب علیه السلام را چنان که حسین بن روح می‌داند، می‌دانستم شاید در تنگنای بحث و جدل او را به خصم نشان می‌دادم. در صورتی که اگر ابوالقاسم حسین بن روح امام علیه السلام را زیر دامن خود پنهان داشته باشد، هرگز او را به کسی نشان نمی‌دهد؛ حتا اگر با قیچی قطعه‌قطعه‌اش کنند.^۱

□ ۵. عدم جواز افشای نام پیشوای دوازدهم در غیبت کبری

روایات زیادی دلالت بر آن دارد که خواندن آن حضرت به نام مقدّسش در دوران غیبت روا نیست.

این مطلب که آیا این روش یک اقدام سیاسی مقطعی بوده یا اینکه نام بردن از آن بزرگوار تا ظهور وی، همچنان بر حرمت خود باقی خواهد ماند، منشأ اختلاف نظرهایی در میان فقها و مورخان گشته است. این روایات را علامه‌ی مجلسی رحمته الله ضمن بابی تحت عنوان باب النهی عن التسمیه فراهم آورده است.^۲

(۱) غیبت، شیخ طوسی رحمته الله، ص ۲۵۵، به نقل از: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۵۹۰.

(۲) بحارالانوار، جلد ۵۱، ص ۳۰-۳۴.

از عبدالله بن جعفر حمیری روایت شده که گفت:

همراه احمد بن اسحاق نزد عثمان بن سعید نائب امام قائم علیه السلام رفته بودیم که خطاب به عثمان بن سعید چنین گفتم: می‌خواهم همانند ابراهیم، که تنها برای اطمینان قلبی خود از خدا سؤال کرد، بپرسم: آیا شما حضرت صاحب‌الامر را دیده‌اید؟
گفت: آری!

پرسیدم: نامش چیست؟

پاسخ داد:

هرگز از این موضوع سؤال نکن؛ زیرا این قوم (حکومت) بر این باورند که رشته‌ی این نسل قطع شده است.^۱

از این روایت به خوبی می‌توان فهمید: عباسیان هنگامی که اطمینان یافتند، امام عسکری علیه السلام فرزندی ندارد خود را از پی‌گیری این امر راحت کردند و این به نفع امام علیه السلام و شیعیان تمام شد.

در یکی از توقیعات که در طول غیبت صغری از طرف امام علیه السلام صادر شده، آمده است:

ملعون کسی است که نام مرا در محافل بر زبان آورد.^۲

این مسئله حتا از زمان امام هادی علیه السلام مطرح بود و به دستور آن حضرت مقرر گردید که تنها گفته شود: *الْحُجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ*.^۳

إربلی پس از اشاره به روایات نهی از تسمیه‌ی حضرت مهدی علیه السلام و تصریح

(۱) بحار، جلد ۵۱، ص ۳۳.

(۲) کمال‌الدین، جلد ۲، ص ۴۸۳.

(۳) کافی، جلد ۱، ص ۳۳۳.

به کنیه‌ی وجود مقدس آن امام علیه السلام می‌گویند: شیعیان در دوران غیبت صغری از آن حضرت به ناحیه‌ی مقدسه تعبیر می‌کردند و این رمزی بود که شیعیان با آن، امام علیه السلام را می‌شناختند. رمز دیگر، کلمه‌ی عُریم است که مقصودشان از این کلمه همان حضرت قائم (عج) بود. سپس اضافه می‌کند: تعجب از شیخ طوسی رحمته الله و شیخ مفید رحمته الله است که پس از تأکید بر حرمت تسمیه و ذکر کنیه‌ی امام مهدی علیه السلام می‌گویند:

إِسْمُهُ اسْمُ النَّبِيِّ وَكُنْيَتُهُ كُنْيَتُهُ وَ أَنْ گاه گمان می‌برند که نام و کنیه‌ی آن حضرت را فاش نساخته‌اند.^۱

به هر حال بین علمای شیعه در این مسئله اختلاف نظر وجود داشت و بعدها میرداماد در جواب استفتایی در این باره کتابی به نام *شُرعة التسمیه فی النهی عن تسمیه صاحب الزمان نگاشت* و در آن با تمسک به اطلاعات موجود در روایات نهی از تسمیه، به تفصیل سخن گفته است.

علامه آقا بزرگ تهرانی در این باره از کتاب دیگری به نام *کشف التعمیه فی جواز التسمیه از شیخ حرّ عاملی* نام برده است.^۲

از عنوان این کتاب به خوبی استفاده می‌شود که شیخ حرّ عاملی، طرفدار جواز تسمیه بوده، نه حرمت آن. گفته شده که وی این کتاب را در ردّ *شُرعة التسمیه* نوشته است.

از پاره‌یی روایات به وضوح فهمیده می‌شود که تنها مشکلات سیاسی، انگیزه‌ی عدم جواز تسمیه در آن دوران بوده است. چنان‌که در روایتی تصریح شده

(۱) کشف الغمّه، جلد ۲، ص ۵۱۹.

(۲) الذریعه، جلد ۱۸، ص ۲۳.

که نایبِ اولِ امام علیه السلام به حمیری فرمود: سؤال از نام آن حضرت بر شما حرام می‌باشد؛ زیرا سلطان بر این باور است که امام یازدهم علیه السلام در حالی رحلت کرده که فرزندی از خود بر جای نگذاشته و به همین جهت میراثش تقسیم شده است. اگر نام وی فاش شود آنها او را تحت تعقیب قرار خواهند داد.^۱

برای بهتر روشن شدن این موضوع باید به متونی که اختصاصاً در این باب نگاشته شده مراجعه کرد و مسأله را بررسی نمود.

◀ جریان رو به رشدِ تشیع در دوران غیبتِ صغری

شاید نخستین مرحله از نفوذ شیعه به صورت یک جریان قوی در دستگاه عباسی، ماجرای ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام باشد؛ اما پیش از آن علی بن یقطین از سوی امام کاظم علیه السلام دستور یافت تا در دستگاه عباسی بماند و در آن جا به شیعیان کمک کند.

در جریان ولایتعهدی امام رضا علیه السلام در ظاهر برای مدتی تشیع رنگ حکومتی به خود گرفت. بعد از آن، مأمون همواره اظهار تشیع می‌کرد و اگر چه تشیع وی، تشیع امامی نبود، اما می‌توانست صبغی از تشیع به حساب آید و هواداری کسانی را نسبت به تشیع جلب کند. در نقلی آمده است که مأمون پس از آمدن به عراق، سعی کرد امور مملکتی را به کسانی که تمایلات شیعی داشتند، واگذار کند. بعد از آنکه راضی شد تا از عامه، کسانی را به کار گمارد، تصمیم گرفت تا در کنار هر نفر از عامه، یک نفر شیعه هم بگذارد.

بعد از مأمون و معتصم، متوکل این شیوه را دگرگون کرد و به دفاع از اهل

(۱) کافی، جلد ۱، ص ۳۳۰.

حدیث - که به شدت ضد معتزله و شیعه بودند - پرداخت. وی در دشمنی خود با علویان تا آنجا پیش رفت که حتا دستور خرابی مزار حسین بن علی علیه السلام را صادر کرد و فرمان داد: زمین‌های گرداگرد آن را شخم زده و کشت کردند. این حرکت هم دوامی نیاورد. پس از روی کار آمدن خلفایی که با شدت و ضعف این سیاست را دنبال می‌کردند و با روی کار آمدن مقتدر عباسی از سال دویست و نود و پنج به بعد، زمینه‌ی رشد شیعه در بغداد و نقاط دیگر فراهم شد.

در این دوره شاهد آن هستیم که بسیاری از شیعیان برجسته دارای مشاغل حکومتی و اداری بوده‌اند و پیش از این اشاره کردیم که آمادگی شیعیان برای نفوذ در امور حکومتی از مدت‌ها قبل بوده است.

شیخ طوسی رحمته الله نقل کرده که، حکم بن علیا گفت: من فرمانروایی بحرین را داشتم و در آنجا مال زیادی به دست آوردم که مقداری را انفاق کرده و با مقدار دیگر آن زمین خریدم. پس از مدتی خمس آن را نزد حضرت جواد علیه السلام آوردم. امام علیه السلام فرمود: همه اموالی که داری از آن ماست؛ اما من همان مقداری را که آورده‌ای قبول می‌کنم و باقی را به تو می‌بخشم.^۱

نجاشی از حمدویه نقل کرده که، محمد بن اسماعیل بن بزیر و احمد بن حمزه از وزیران بودند. حمدویه از شیعیان امام کاظم علیه السلام می‌باشد و امام جواد علیه السلام را درک کرده است. حسین بن عبدالله نیشابوری که از شیعیان حضرت جواد علیه السلام بود، مدتی حکومت سیستان را داشت. نوح بن دراج از شیعیان بود و قاضی کوفه به شمار می‌رفت. او می‌گفت: از برادرش جمیل بن دراج که از اصحاب امام صادق علیه السلام بود، اجازه‌ی قضاوت در کوفه را گرفته است.

جریان مشارکت شیعیان امامی در دستگاه حکومتی در دوران آخرین امامان علیهم السلام رو به گسترش گذاشت. در زمان امام یازدهم علیه السلام و پس از آن در دوران غیبت صغریٰ شمار فراوانی از شیعیان در دستگاه عباسی شغل‌های مهمی به دست آوردند.

یعقوبی، مؤرخ برجسته‌ی شیعی امامی، شغل دبیری را داشت و لذا به کاتب شهرت یافت.

علی بن محمد بن زیاد از دیگر شیعیانی است که شوهرخواهر جعفر بن محمد وزیر بود و توانست در حکومت شغل مهمی به دست آورد. وی نویسنده‌ی کتاب الاصباء می‌باشد که مجلسی با واسطه از آن نقل و یاد کرده است.^۱

نکته‌ی مهم در این دوران آن بود که شیعیان با وجود دشواری‌های فراوان، توانستند این قبیل موقعیت‌ها را به دست آورند و جایگاه خویش را در بغداد مستحکم سازند. در این زمان افزون بر دشمنی عباسیان نسبت به شیعیان، شورش‌های زیدی، جنبش قرامطه و حرکت اسماعیلیه، خطرات فراوانی را برای شیعیان امامی به دنبال داشت؛ چرا که به هر حال نام شیعه میان آنها مشترک بود. با این حال، شیعیان امامی کوشیدند تا خود را از این جریانات دور داشته و سلطه‌ی خویش را در بغداد استوار سازند.

عباس اقبال، ضمن شرحی از زندگی ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی درباره‌ی رشد شیعه در این دوره و رسوخ شیعیان در دستگاه اداری عباسی، مطالبی بیان کرده و می‌نویسد:

ابوسهل، لااقل در قسمت اول از خلافت مقتدر و وزارت ابن فرات در دربار

(۱) بحار الانوار، جلد ۵۱، ص ۲۳.

نفوذی فوق‌العاده داشت و فرقه‌ی امامیه در آن دوره، یعنی ایام غیبت صغری که از خاندان نوبخت افرادی دیگر مثل ابوالحسین علی بن عباس و ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی در بغداد دارای ریاست و قدرت بوده‌اند، تحت توجه و راهنمایی ابوسهل اسماعیل بن علی در عزت و شوکت بسیار می‌زیسته‌اند. وی با اشاره به وزارت آل فرات و پشتیبانی آنها از آل ابی طالب می‌نویسد:

شمار مخالفان اهل تسنن عموماً و طایفه‌ی امامیه خصوصاً در سایه‌ی پشتیبانی آل فرات رو به افزایش گذاشت.

اقبال در شرح حال حسین بن روح نایب سوّم امام زمان علیه السلام می‌نویسد:

حسین بن روح از سال انتصاب خود به مقام نیابت تا اوان وزارت حامد بن عباس از جمادی الثانی سیصد و شش تا ربیع الثانی سیصد و یازده با حرمت تمام در بغداد می‌زیست و منزل او محل رفت‌وآمد امیران و اعیان و وزیران معزول بود. بعد از خلاصی از حبس، حسین بن روح باز در بغداد با همان عزت و احترام پیشین به اداره‌ی امور دینی شیعه مشغول شد و امامیه اموالی را که بر عهده داشتند به او می‌رساندند؛ چون در این دوره چند نفر از آل نوبخت مثل ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل و ابوالحسین علی بن عباس و ابوعبدالله حسین بن علی نوبختی در دربار خلفا و امرای لشکری مقام‌های مهمی داشتند و دیگر کسی نمی‌توانست چندان اسباب زحمت ابوالقاسم حسین بن روح را فراهم آورد.^۱

شیخ صدوق رحمته الله از قول مخالفان اشکالی را درباره‌ی مسئله‌ی غیبت امام زمان علیه السلام مطرح کرده و آن این است که، چرا امامان در دوران اموی که فشار شدیدتر بوده غیبت نکردند؛ اما در دورانی که شیعیان فراوان شده و به واسطه‌ی

(۱) خاندان نوبختی، ص ۲۱۷ - ۲۲۰، به نقل از: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۵۹۵.

دوستی با بزرگان دولتی و صاحبان قدرت، عزت و شوکتی یافتند، مسئله‌ی غیبت پیش آمد. در این نقل به طور تلویحی به نفوذ سیاسی شیعیان در این دوره اشاره شده است.

پاسخ شیخ صدوق رحمته الله به مخالفان این است که:

در آن زمان، حرکت امامان علیهم السلام سیاسی نبود و بحث قیام به سیف برای امامان شیعه مطرح نمی‌شد؛ اما نسبت به حضرت مهدی علیه السلام مسأله‌ی قائم بودن و قیام به سیف مطرح بود و به همین دلیل خطر بسیاری از این ناحیه پیش‌بینی می‌شد.^۱ آنچه قابل تأمل می‌باشد این است که، شیعه از یک سو امامت عباسیان را نامشروع می‌دانست و از سوی دیگر در حکومت آنها تا حد وزارت به کار می‌پرداختند و این مسئله‌ی است که از دیرباز در فقه سیاسی شیعه مورد توجه بوده، افزون بر عبارات فراوانی که در کتاب‌های فقها در این باره آمده و سید مرتضی رحمته الله رساله‌ی خاص در این باره نگاشته است. عنوان رساله‌ی سید مرتضی رحمته الله مسأله فی العمل مع السلطان می‌باشد که در رسایل الشریف المرتضی، جلد ۲، چاپ شده است.

◀ منسوبین و مدعیان بابت و مهدویت

باید دانست که دعوی مهدویت عموماً از جانب شخصیت‌های غیرمهدی ابراز شده است؛ ولی گروهی هم بوده‌اند که مردم در حق آنان گرفتار اشتباه شده و به ناحق آنان را مهدی علیه السلام نامیده‌اند که از این گروه به نام منسوبین به مهدویت می‌توان یاد کرد. میان این جمع و جمعی که خود ادعای مهدویت داشته‌اند و موجبات گمراهی مردم را فراهم ساخته‌اند، اختلاف آشکاری است و این امر نشان می‌دهد که موضوع

(۱) کمال‌الدین، صدوق، ص ۴۵.

مهدویت و اعتقاد به ظهور یک منجی غیبی در میان مسلمانان امری مسلم و مورد قبول بوده است و چون نام یا برخی از نشانه‌های آن حضرت با مشخصات تعدادی از مدعیان یاد شده تطبیق می‌نمود، آنان از این موضوع سوء استفاده کرده و خود را مهدی نشان داده یا مردم به اشتباه آنان را مهدی موعود می‌خواندند و خود آنان هرگز ادعایی نداشتند.

به عنوان مثال، گروهی از مسلمانان محمد بن حنفیه را چون هم‌نام و هم‌کنیه‌ی پیامبر اسلام ﷺ بوده، مهدی پنداشته و بر این باور بودند که او نمرده و غایب است و بعداً ظاهر می‌شود. محمد بن علی بن ابیطالب پسر خوله‌ی حنفیه که معروف به محمد بن حنفیه است در عقیده‌ی گروهی از مسلمانان مهدی موعود است و طایفه‌ی کیسانیه، وی را مهدی می‌دانند.

محمد بن حنفیه پس از امام حسن و امام حسین علیهما السلام از بزرگترین پسران امیرالمؤمنین علیه السلام شمرده می‌شود؛ زیرا بعد از حضرت زهرا علیها السلام خوله‌ی حنفیه نخستین زن از زنان امیرالمؤمنین بود که پسر به دنیا آورد.

علی علیه السلام از آنجایی که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله برای نخستین بار پدر پسری شده بود، وی را محمد نامید و کنیه‌ی او را ابوالقاسم نهاد.

محمد ابوالقاسم پسر خوله‌ی حنفیه میان پسران امیرالمؤمنین نزد پدر از همه محبوب‌تر بود.

در اینکه می‌گوییم میان پسران امیرالمؤمنین علیه السلام نکته‌ی است و آن اینکه علی علیه السلام همیشه می‌فرمود: حسن و حسین علیهما السلام پسران رسول اکرم صلی الله علیه و آله هستند و سعی بسیار می‌داشت که این حقیقت را میان پیروان خود ترویج کند.

پس از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام و فاجعه‌ی عاشورا، عبدالله بن زبیر بن

عوام در مکه رسماً قیام کرد و مردم را به سوی خود خواند. وی در خطابه‌ی غزایی که به نام سیدالشهدا در مسجدالحرام ایراد کرد، حق سخن را به حدّ کمال رسانید. این خطابه مزین به ذکر مناقب و فضایل فرزند پیغمبر بود و از فجایع و رسوایی‌های آل امیه یاد می‌نمود و مردم برآشفته و خشمناک حجاز را بیشتر تحریک کرد و در نتیجه به آرزوی خود که مقام خلافت و احراز عنوان امیرالمؤمنین بود، دست یافت. بنی‌هاشم به خاطر زهد و عفاف و دانش و شهامت ابن زبیر ترجیح دادند که او را به جای یزید بن معاویه، امام خویش بشمارند.

چند نفر از بنی‌هاشم همچون عبدالله بن عباس و محمد بن حنفیه از بیعت با ابن زبیر سرپیچی کردند و به حکومت یزید راضی شدند. عبدالله بن عباس و محمد حنفیه، بر اساس یک اندیشه‌ی سیاسی و منفعت‌جویانه، یزید را بر عبدالله بن زبیر برگزیدند.

عبدالله بن زبیر در نزد این دو هاشمی تنها گناهِش این بود که، خصلتِ بذل و بخشش نداشت. شاید ابن زبیر، فطرتاً این چنین بود و شاید هم می‌خواست عوام‌فریبی کند. به هر حال این مرد سر کیسه‌ی بیت‌المال را سخت بسته بود. انعام نمی‌کرد، عطا نمی‌داد و مردمی را که عادت کرده بودند از حکومت‌های وقت پول بگیرند و بی‌دریغ خرج کنند را از خود خشنود نمی‌ساخت.

تا یزید زنده بود، عبدالله بن زبیر جرأتِ تعرّض به ابن عباس و محمد بن حنفیه را نداشت و پس از هلاکت یزید - که دعوتش آشکارتر و شوکتش قوی‌تر شده بود - دستِ تعرّض و تجاوز به این دو مردِ محترمِ قرشی دراز کرد. در این هنگام ملتِ اسلام در آشفته‌ترین دورانِ تاریخی خود بود.

مرگ یزید بن معاویه و ضعف معاویه بن یزید و پس از چندی مرگ وی و نهضت مروان بن حکم و دعوت علی عبدالله بن زبیر و قیام خون خواهان حضرت حسین علیه السلام در عراق، دست به دست هم داده و امپراتوری عرب را سخت به تشنج و اضطراب انداخت. عبدالله بن زبیر، در شروع دعوت علی خود، عراق را از چنگ بنی امیه بیرون کشید و عبدالله بن مطیع را در آنجا به حکومت گماشت. در این هنگام مختار بن ابوعبیده ثقفی از پیروان عبدالله بن زبیر شمرده می شد؛ ولی کم کم مختار در کوفه به پای خواست و از آنجایی که سعی داشت کفاره‌ی گناه کودکانه‌ی خود را بدهد و از اقدامی که بر ضد امام حسن مجتبی علیه السلام کرده بود تبرئه شود؛ تصمیم گرفت به خون خواهی سیدالشهدا علیه السلام برخیزد و مردم کوفه که از ماجرای کربلا سخت پشیمان و غضبناک بودند، این قیام را مقدس شمردند؛ ولی نمی دانستند به چه عنوان پیرامون مختار حلقه بزنند.

البته مختار، مردی مسلمان و امیری از امرای نجیب عرب بود؛ اما دلیلی نداشت که به خاطر شهیدان کربلا خون خواهی کند؛ چون ولی خون مقتولین نبود. به مختار گفته شد: اگر از جانب علی بن الحسین علیه السلام مأموریت پیدا کند تسلیم او خواهند بود. مختار بن ابوعبیده بی درنگ به حضرت علی بن الحسین علیه السلام رجوع کرد. امام علیه السلام که مطلقاً از محیط سیاست دامن کشیده بود، مختار را به حضور نپذیرفت و دعوتش را قبول نکرد.

مختار که سخت تشنه‌ی حکومت کوفه بود، ناراحت شد و با هول و هراس نامه‌یی به نام محمد بن حنفیه جعل کرد و به استناد آن نامه - که به منزله‌ی فرمان حکومت بود - با مردم به گفت‌وگو پرداخت. مردم مقام محمد بن حنفیه را که برادر حضرت حسین علیه السلام بود تجلیل کردند؛ اما نتوانستند باور کنند که این فرمان

صورتِ حقیقت داشته باشد و به همین جهت گروهی از مشایخ و خردمندانِ خود را به مکه به حضور محمد بن حنفیه فرستادند، تا در این باره تحقیقاتی به عمل آید.

محمد بن حنفیه، فرستادگان عراق را پذیرفت و چون فکرش از جانب ابن زبیر ناراحت بود و اینجا و آنجا به دنبالِ قدرتی می‌گشت که شوکتِ آل زبیر را فروشکند با روی گشاده قیامِ مختار را تحسین کرد و از نو فرمانی محکم و به نام مختار نوشت و مردم عراق را برای خون‌خواهی از کشدگان آل رسول ﷺ به پیروی از مختار دعوت کرد.

مختار بن ابی‌عبیده که طبعاً مردی ناراحت بود و در سخنان خود با سجع و قافیه حرف می‌زد؛ در این ماجرا ناگهان از دهانش پرید و محمد حنفیه را مهدی موعود نامید. گفته می‌شود وقتی ابو‌عبیده‌ی ثقفی، مختار را هنگامی که کودک بود به حضور علی علیه السلام برد. امام علیه السلام مختار را نوازش نمود و دست مرحمت بر سرش کشید و یکی دو بار فرمود: مَرِحْباً بِالْکَيْسِ.^۱

مردم این ماجرا را به یاد داشتند که مختار از زبان علی مرتضی علیه السلام لقب کتیس گرفته است. به همین جهت وقتی وی محمد بن حنفیه را مهدی موعود نامید و جمعی را به این عقیده واداشت؛ فرقه‌یی که با این عقیده همراه گشتند با عنوان مختار به فرقه کیسانیه معروف شدند.

فرقه‌ی کیسانیه، فرقه‌یی است که محمد بن حنفیه را امام چهارم و خاتم‌الائمّه و مهدی موعود می‌دانند، در حالی که محمد حنفیه خود هرگز چنین ادعایی نداشت.^۲ گروهی از فرقه‌ی اسماعیلیه معتقد بودند که اسماعیل اعرج فرزند بزرگ امام

(۱) لغت کتیس از مصدر کیاست است و به معنای زیرکی می‌باشد.

(۲) معصوم چهاردهم، جواد فاضل.

صادق علیه السلام نمرده، بلکه مرگ او از روی مصلحت اعلام شده و او نمی‌میرد و همان قائم موعود است و قیام می‌کند و بر دنیا مسلط می‌شود.

امام صادق علیه السلام در مرگ اسماعیل اصرار می‌ورزید که اصحابش این فاجعه را باور کنند و دم‌به‌دم جنازه اسماعیل را به مردم نشان می‌داد تا توهم امامت او از خاطرها برود و امامت موسی بن جعفر علیه السلام را تثبیت کند.

بدین ترتیب اسماعیل بن جعفر بن محمد علیه السلام از جهان رخت بربست، ولی طایفه‌ی اسماعیلیه بر عقیده‌ی خود پایدار ماند.

آن دسته از اسماعیلی‌ها که مرگ اسماعیل را باور داشتند، پس از رحلت او فرزندش محمد بن اسماعیل را وارث و امام پس از او می‌دانند. طایفه‌ی اسماعیلیه‌یی که در پاکستان و ایران یک اقلیت کوچک مذهبی را تشکیل می‌دهند و به امامت آقاخان عقیده دارند، از این دسته‌اند؛ اما گروهی دیگر از اسماعیلیه که هم‌اکنون بسیار کم و نادرند، معتقدند که اسماعیل بن جعفر همان مهدی موعود است که نمرده و نخواهد مرد و در آخر زمان ظهور می‌کند و جهان را از عدل و داد لبریز می‌سازد. این قوم را مبارکته می‌نامند.

در فرقه‌ی اسماعیلیه، جمعی هم عقیده دارند که پس از اسماعیل، میراثش به پسرش محمد رسیده و محمد همان مهدی موعود است که نمرده، بلکه در غیبت به سر می‌برد. از این قوم امروز کسی را نمی‌شناسیم.

محمد، مشهور به نفس زکیه، پسر عبدالله بن حسن، در زمان منصور دوانیقی عباسی قیام نمود و به مناسبت نامش، پدرش ادعا کرد که وی همان مهدی موعود است و با تکیه بر این موضوع، طرفدارانی برای او فراهم نمود.

گروه‌های دیگری را در تاریخ سراغ داریم که به مهدویت بعضی از امامان

پیشین، اعتقاد داشته‌اند. مانند ناووسیه که حضرت صادق علیه السلام را مهدی و امام و زنده و غایب می‌پنداشته‌اند و گروه واقفیه عقیده داشتند که موسی بن جعفر علیه السلام همان مهدی موعود است که در آخرالزمان ظهور خواهد کرد و امامت را در موسی کاظم علیه السلام متوقف می‌دانند.

در برابر این اندیشه، طایفه قطعیه قرار دارد که معتقدند رحلت امام کاظم علیه السلام قطعی است و پس از او وارث امامت، فرزندش علی بن موسی الرضا علیه السلام است و بالآخره گروهی پس از رحلت امام عسکری علیه السلام مرگ وی را انکار کرده و گفتند: او زنده و غایب است و همان مهدی موعود می‌باشد.

تا اینجا از گروه‌هایی نام بردیم که فقط به مهدویت منسوب شده‌اند و مدعی این مقام نبوده‌اند. البته باید بگوییم که در دنیا چند چهره‌ی دیگر هم از چهره‌های برجسته‌ی تاریخ به مهدویت منسوب گشته‌اند مانند: زرتشت، بودا و کنفوسیوس و چند شخصیت دیگر که در اعتقاد جمعی مهدی موعود شمرده می‌شوند.

◀ مدعیان مهدویت

مهدویت در اعتقاد شیعه‌ی امامی، یک مقام اعلای الهی و یک منصب مخصوص آسمانی است. امامیه، معتقدند که مهدی موعود علیه السلام یک تن از دوازده تن ائمه اسلام است و امامت او یک موهبت بزرگ خداوندی می‌باشد و این موهبت با ادعا و اکتساب و تظاهر، تأمین شدنی نیست.

به همان ترتیب که امامت خدادادی است مهدویت هم جز با اعطای الهی صورت نخواهد گرفت.

طایفه‌ی شیعه، از همان آغاز کار یعنی از آنجا که خلافت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را

حقّ حقیقی امیرالمؤمنین ابوالحسن علی بن ابیطالب علیه السلام می‌داند و او را با برهان‌ها و دلایل شکست‌ناپذیر عقلی و نقلی امام می‌شمارد، مسئله‌ی مهدویت را حل می‌کند و به اختلاف و پراکنده‌گویی پایان می‌دهد.

اما دیگر مسلمانان که درباره‌ی امامت دچار گمراهی شده‌اند و خلافتِ رسول الله صلی الله علیه و آله را محصول توطئه‌های سیاسی و زد و بندهای اُمرا و رؤسای قبایل یافته‌اند؛ وقتی به مهدی موعود علیه السلام می‌رسند، نمی‌دانند چه کنند و چه کسی را شایسته‌ی این عنوان بشمارند. ابوبکر، خلافتِ خود را در سایه‌ی تهدیدها و تبعیدها و تباهی‌هایی که در سقیفه‌ی بنی‌ساعده تهیّه دیده بود، تحکیم بخشید.

سعد بن عباده را در راه شام ترور کرد و گفت او را جَنّی‌ها کشته‌اند. به ابوسفیان وعده‌های گران‌بهای داد و دلش را به دست آورد و اُمرای قبایل را گاهی با وعده و گاهی به وعید آرام می‌ساخت و عملاً به ملتِ اسلام راه امام شدن را آموخت و به دنبالش عمر بن خطاب اندکی روشن‌تر و زنده‌تر این روش را به پیش‌گرفت تا نوبت به عثمان بن عفّان رسید.

عثمان که سؤمین شخصیتِ این قوم بود، پرده را عقب‌تر برد و کرد آنچه را که هنوز خیلی زود بود و سزای شتابِ خود را دید.

در بحث‌های قبل از فجایعِ خلفای اموی و عباسی داستان‌های بسیاری را بیان کردیم.

از معاویه بن ابی‌سفیان که قاتلِ حُجر بن عدی و عمرو بن حمق، عمّار یاسر و پارسایان و پرهیزگاران بسیاری بود، سخن گفتیم. این مرد که یکباره خلفایِ ماقبلِ خود را در قیافه‌ی خود به مردم نشان داد و با زبان حال، تجدیدِ سلطنتِ کسرایانِ ایران و قیصرهای روم را به نام خلافت بیان کرد و پس از او یزید و بعد مروان بن

حکم - که مطرود درگاه اسلام بود - و سپس عبدالملک بن مروان که علناً در مسجد جامع دمشق گفت:

هر کس از این پس بر خلاف حکومت ما - هر چند خلاف اسلام باشد - دم بزند سر خود را بر کف دست گذاشته است.

و بعد ولید بن عبدالملک، هشام، سلیمان و یزید بن عبدالملک که جز عیش و عشرت طلبی و تحمیل زنان بدکاره بر مال و جان مردم، هنری نداشتند و سپس پسرش ولید که کنیز مست و جُنُب خود را با ردای امامت به مسجد فرستاد تا با مردم نماز گزارد و الی آخر و سرانجام به خلفای آل عباس می‌رسیم که همه‌اش قتل و غارت و ظلم و ستم و فحشا و فجور و انحراف و ضلالت است.

ملت‌ی که این قوم را امام بداند، ملت‌ی که به این عناصر نجس و کثیف اجازه دهد بر منبر بایستد. ملت‌ی که زناکاران و شراب‌خواران و قرآن سوزان و مسجدویران‌کنان را پیشوای دین خود و خلیفه‌ی رسول الله ﷺ بشناسد، مسلم است که مهدی موعود علیه السلام را در میان همین قوم می‌جوید. ملت‌ی که امام علیه السلام را معصوم نداند و امامت را همچون سلطنت، یک منصب سیاسی بشمارد، مهدی موعود او هم مردی سیاستمدار است که خوب بتواند دروغ بگوید، خوب بتواند ترور کند، خوب بتواند مخالفین سیاسی خویش را از میان بردارد، خوب بلد باشد که با اقویا بسازد مثل... عثمان، معاویه بن ابی‌سفیان، ابوجعفر منصور، هارون الرشید و دیگران.

میان این ملت در انتخاب مهدی موعود علیه السلام اختلاف و تشتت یک امر محتوم و مسلم می‌باشد؛ زیرا در میدان سیاست، دست بالای دست بسیار است. مثلاً امامت مروان بن محمد معروف به مروان حمار به دست ابوالعباس سفاح درهم

می‌شکند و امامتش باطل می‌شود و سقّاح پیش می‌آید و در میان سلسله‌ی عبّاسی هم آن کس امامتش قوی‌تر است که تُرکان بیشتر از او طرفداری کنند، یعنی ملاکِ امامت، میلِ چند تن غلامِ زرخرید است که با دستِ معتصم زمامِ امور مسلمانان را به دست گرفته‌اند.

تُرکان اراده می‌کنند که یک تن از بنی‌عبّاس همچون متوکل بر منبر امامت بنشینند و بعد اراده می‌کنند، او را بر سر سفره شراب بکشند و پسرش محمّد منتصر را به جایش بنشانند.

ترک‌ها امروز یک امام درست می‌کنند و پشت سرش به نماز می‌ایستند و فردا از این امام بدشان می‌آید، بر سر او هجوم می‌آورند، دستگیرش می‌کنند، به چشمانش میلِ داغ می‌کشند و کورش می‌سازند و عبا و ردای او را به شخصی پست‌تر می‌پوشانند و نامش را امیرالمؤمنین می‌گذارند. وقتی امامت بدین ترتیب سر و سامان گیرد، مهدویت هم روزگاری جز این نخواهد داشت. باید نشست و دید چه کسی زیرک‌تر و پشت هم اندازتر است و آشکارا بگوییم: فرومایه‌تر و فاسدتر است و با چه حُقه‌یی می‌تواند خود را امام زمان نشان دهد تا دورش را بگیریم و اسمش را بگذاریم امام زمان یا مهدی موعود!

اما امامیه می‌گوید که امامت، سلطنت نیست و سیاست نمی‌پذیرد؛ بلکه دشمن سیاست‌های شیطانی‌ست. امامت را امرای قبایل و ترکانِ درباری و توطئه‌های سیاسی و قتل و تبعید به وجود نمی‌آورند. امام علیه السلام باید شخصیتی آسمانی باشد. باید افضل و اعلم و اتقی و ازهد مردم باشد. امام علیه السلام باید همچون کعبه‌ی مقدّس مردم را به سوی خویش بکشاند، نه اینکه خود به سوی مردم بشتابد.

امامیه می‌گوید که، ائمه‌ی اسلام علیهم السلام اولین آنها علی و به ترتیب فرزندان

حسن و حسین علیهما السلام می‌باشند و آخرین آنها مهدی موعود علیه السلام است که نظیر این یازده تن قبل از خود می‌باشد. این است اختلافی که امامیه با برادران دیگر دینی خود در باب مهدی موعود دارد و نمی‌تواند این اختلاف اصولی را از میان بردارد؛ مگر اینکه برادران ما هم به ما نزدیک شوند و دست به دست ما دهند و همگام با ما به سوی سعادت و صفا راه بپیمایند.

حال در این قسمت نوشتار از مدعیان مهدویت یاد می‌کنیم و از درگاه خداوند وحدت عالم اسلام را صمیمانه مسئلت داریم.

□ ۱. خالد بن یزید

در احادیث ما و آنچه به مهدویت مربوط است، کلمه‌ی سفیانی و خروج سفیانی بارها تکرار شده است. بزرگان شیعه، سفیانی را یک خارجی منحرف و ظالم می‌شناسند و فتنه‌ی او را مقدمه‌ی ظهور مهدی علیه السلام می‌دانند؛ اما گروهی به استناد احادیث سفیانی، سفیانی را همان مهدی موعود می‌دانند. نخستین کسی که این ادعا را اظهار کرد، خالد بن یزید بن معاویه می‌باشد. دومین فرزند یزید و مردی دانشمند و سخنور و شاعر بود. گفته می‌شود در علم شیمی هم مطالعاتی داشته، اما مرد سیاست نبوده و به همین دلیل دنبال خلافت هم نرفت و در سال شصت و چهارم هجری در ماه ربیع‌الاول یزید بن معاویه هلاک شد و پسرش معاویه بن یزید به اجبار به جایش نشست و او هم بیش از چهل روز به سر نبرد و رخت از این سرا به سرای دیگر کشید و سلطنت بنی‌امیه به دنبال آشوب‌ها و فتنه‌ها به دست مروان بن حکم افتاد. به مروان گفتند: خالد بن یزید برای تو رقیب خطرناکی می‌باشد و بعید نیست که روزی بر علیه خلافت تو برخیزد و میراث پدر را از دست تو برباید. مروان که مویش را در آرزوی تخت و بخت سپید کرده بود و پس از قتل

عثمان تا سال شصت و چهار هر شب خوابِ خلافت را می‌دید، تصمیم گرفت پسرِ یزید بن معاویه را از جنب و جوش فرو اندازد و علاوه بر آن ولایت‌عهدی را از خالد باز گیرد و به فرزندِ ارشدش عبدالملک واگذار کند. او به هوای این که شخصیتِ خالد را در هم بشکند و سرش را میانِ سرهای برافراشته بر گریبان بیاویزد؛ با مادرش فاخته که بیوه‌ی یزید بن معاویه بود، عروسی کرد.

این اقدام اندکی خالد را ناراحت ساخت، ولی چون جوانی گوشه‌گیر و اهلِ مطالعه بود، کمتر به این مسایل توجه می‌کرد. مقامِ ولایت‌عهدی از خالد بن یزید به عبدالملک بن مروان انتقال یافت. خالد بن یزید که از خلافت محروم مانده بود به فکر دیگری افتاد و از احادیثِ سفیانی استفاده کرد و به نام اینکه پسر یزید بن معاویه بن ابی‌سفیان است، خود را سفیانی موعود نامید و وانمود کرد که مهدی همان سفیانی‌ست؛ ولی تا آنجا که احادیث نقل شده از طریقِ عامه و خاصه در وصف سفیانی نشان می‌دهد، سفیانی موعود، مردی خارجی و منحرف و ضدّ آیینِ حق می‌باشد و امام زمان (عج) کسی‌ست که این خارجی مرتد را به قتل می‌رساند. گروهی از این قوم نواده‌ی خالد بن یزید را سفیانی موعود می‌دانند.

□ ۲. عبدالرحمن بن اشعث

اشعث بن قیس کندی در زمانِ حیاتِ رسول خدا ﷺ مسلمان شد و پس از رحلتِ پیامبر طریقِ ارتداد در پیش گرفت. ابوبکر در پیکارهایی که با مرتدین کرد، نیروی اشعث را در هم شکست و او را به اسارت گرفت. اشعث بار دیگر دین اسلام را پذیرفت و با خواهر ابوبکر به نام ام فروه ازدواج کرد. وی در دوران خلافت ابوبکر، عمر و عثمان مقامِ حکمرانی داشت. وقتی عثمان در انقلاب مدینه کشته شد، اشعث از جانب او والی آذربایجان بود.

وی پس از قتل عثمان با علی علیه السلام بیعت کرد، اما در عین حال مردی منافق بود. او در نبرد صفین در ردیف امرای عراق قرار داشت و جلوی پیشروی‌های نیروی عراق را در صفین گرفت و ماجرای حکمیت را به وجود آورد و همین اشعث، آتش فتنه را میان علی علیه السلام و خوارج دامن زد و سرانجام در خون علی علیه السلام شرکت جست؛ زیرا او از توطئه‌ی عبدالرحمن بن ملجم بر ضد امام علیه السلام خبر داشت و دخترش جُعدَه همسر حضرت مجتبی علیه السلام و قاتل او بود.

پسرش محمد بن اشعث از طرف عبیدالله بن زیاد بر گروهی که مأمور دستگیری مسلم بن عقیل بودند، فرماندهی داشت و در جریان عاشورا از امرای سپاه عمر بن سعد به حساب می‌آمد.

عبدالرحمن بن محمد بن اشعث که نواده‌ی اشعث بود، پس از مرگ یزید و استقرار خلافت در آل مروان به استخدام حجاج بن یوسف درآمد و سرانجام از طرف حجاج حکومت سیستان را عهده‌دار شد. بالاخره عبدالرحمن از کوفه به خراسان آمد و در همان سال بر ضد حجاج علیه السلام طغیان برافراشت و در سال هشتاد و سوم هجری در محلی نزدیک کوفه در نبردی که با حجاج بن یوسف داشت به قتل رسید.

عبدالرحمن بن محمد بن اشعث خود را آن قحطانی موعود می‌دانست که بنا به آن روایت مجعول از طرف رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ظهورش در آخرالزمان بشارت داده شده بود.^۱

□ ۳. عمر بن اخطل

بنا بر بعضی روایات جعلی، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ظهور مهدی موعود را در بنی کلب -

(۱) در آن حدیث از قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمده: قیامت، قیام نخواهد کرد مگر آنکه، مردی از قحطان ظهور کند و انسانیت را همچون گله‌ی شتر با عصای خود براند.

که یکی از عشایر یمن است - بشارت داده و بر این اساس مردی به نام عمر بن اخطل ادعای مهدویت کرد و خود را امام آخرالزمان نامید.

□ ۴. حاطب بن سرعان

به موازات ادعای مهدویت از بنی کلب، مردی هم از بنی تمیم با نام حاطب بن سرعان به نام مهدی موعود قیام کرد.

□ ۵. حارث بن سریج

در سال صد و بیست و هشت هجری این مرد ادعا کرد که مهدی آخرالزمان می باشد و هم اوست که جهان را از انحراف و انحطاط می رهاند؛ ولی ادعای او ثمری نداشت و صدایش همچنان در گلویش شکست. البته این مرد حارث از حدیثی که ابوداؤد به رسول اکرم ﷺ نسبت می دهد، چنین سوء استفاده‌ی کرده است؛ ولی حکومت وقت، حارث بن سریج را چنان در هم شکست که مجال نیافت از این ادعا حاصلی به دست آورد.

□ ۶. محمد احمد

این شخص در حالی که سی و هشت سال داشت در سودان به سال هزار و دویست و نود و هشت هجری قیام کرد و خویش را مهدی موعود خواند و چون مزاج سودان برای یک انقلاب عظیم صد درصد آماده بود، دعوت وی را با شور عظیمی پذیرفتند.

□ ۷. محمد بن عمر

این مرد هم از مدعیان شمال آفریقا است که وقتی دعوت خود را اعلام کرد، او را به گمان جنون به دارالمجانین بردند؛ ولی یک روز هنگام غروب از تیمارستان

گریخت و میان گروهی که او را با حیرت تماشا می‌کردند به سخنرانی پرداخت و در سخنرانی خود ناگهان فریاد کشید که: منم آن مهدی موعود. قائم آخر زمان من هستم.

مردم که همیشه در انتظار این دعوت بودند، دعوت او را پذیرفتند؛ ولی دست‌هایی بر خلافت قیام کردند. قیام و ادعای این مرد مربوط به قرن سیزدهم هجری است.

□ ۸. مهدی محمد

این مرد هم از مهدی‌های ادعایی و از قائمین قرن سیزدهم است و از مردم مراکش می‌باشد و پدرش محمدعلی شالوده‌ی مهدویت او را بنا نهاده بود. این شخص به اعتبار مقام والای پدرش فریاد مهدویت سر داد و سراسر آفریقا را لرزاند و می‌توان گفت که در آن قاره از شمال تا جنوب نفوذی خیره‌کننده به دست آورد.

□ ۹. غلام احمد

در قرن سیزدهم هجری، آهسته‌آهسته دعوی مهدویت از صورت دینی خود به یک صورت حاد سیاسی درآمد و پدیدآورنده‌اش احساسات ضد غربی ملت‌های خاورمیانه و نزدیک بود.

غلام احمد که از مدعیان مهدویت در قرن سیزدهم است، قادیانی بود یعنی در پنجاب هندوستان به سال ۱۸۳۲ میلادی به دنیا آمد و اصولاً مرامش این بود که شرق بر ضد غرب تجهیز شود و دست استعمار غربیون از گریبان مشرق زمین فرو افتد و بایست قیام یک مهدی، این نهضت ضد غربی را برانگیزاند، حال فرق نمی‌کند که این مهدی عرب باشد یا ایرانی، هندو باشد یا ژاپنی.

بر این اساس غلام احمد قادیانی که از دشمنان انگلیسی‌ها بود، به نام مهدی موعود از جا برخاست. او جوانی زاهد و دانشمند بود. فارسی و اردو و انگلیسی را خوب می‌دانست، چند مجله به چند زبان انتشار داد و به وسیله‌ی نشریات خود دعوت خویش را ترویج می‌کرد. غلام احمد می‌گفت: مسیح مقدس مطابق روایاتی که در کتاب‌های عهد جدید نگاشته شده به قتل رسیده و در سرزمین کشمیر به خاک سپرده شده و من اکنون همان مسیح مصلوب هستم که به دنیا بازگشته‌ام. غلام احمد می‌گفت: مهدی و مسیح دو لغت مترادف هستند که بیش از یک معنی ندارند و معنای هر دو همان مهدی موعود است.

غلام احمد، چهل ساله بود که دعوت خود را آشکار ساخت و میان خود و خاتم‌النبین ص از لحاظ سن در هنگام بعثت هماهنگی می‌دید. دعوت وی، در هندوستان و عربستان سر و صدایی عظیم به وجود آورد.

در هر کشوری گروهی به وی ایمان آوردند و چون وسیله‌ی تبلیغ این مرد، چند مجله به چند زبان زنده‌ی دنیا بود، آوازه‌ی دعوتش به آمریکا هم رسید و در آن قاره هم جمعی به دین وی گرایش پیدا کردند.

پیروان غلام احمد به احمدیه معروفند و در آمریکای شمالی بالغ بر یکصد و پنجاه هزار نفر می‌شوند.

پیروان او در شهرهای بمبئی و پنجاب و قادیان، بیمارستان‌ها و مدرسه‌های عالی ساخته‌اند و در شیکاگو و لندن مسجدهای زیبا و آبرومند بنیان نهاده‌اند.

غلام احمد قادیانی، قبل از آن که به اهداف خود دست یابد، زندگی را ترک گفت؛ ولی پس از مرگ او میان پیروانش بر سر مسئله‌ی خلافت اختلاف شدیدی به وجود آمد.

جمعی پسرش را به خلافت برگزیدند و گروهی دیگر مولا محمدعلی را شایسته‌ی این سمت دانستند؛ ولی نتیجه‌ی این اختلافات، سکون پیشرفت‌های درخشان مذهب احمدیه شد.

□ ۱۰. سید علی محمد شیرازی

عادتِ مورخان بر این است که، وقتی سخن از پیدایش فرقه‌ی بابیه به میان می‌آورند، نام شیخ احمد احسائی و فرقه‌ی شیخیه را سرآغاز این سخن قرار می‌دهند؛ ولی باید بدانیم که میان شیخیه و بابیه مطلقاً رابطه‌ی وجود ندارد، یعنی شیخ احمد احسائی، پیشوای شیخیه با سید علی محمد باب، پیشوای بابیه نه سبباً و نه نسباً، پیوستگی نداشته و تعلیمات این دو نفر از هم جداست.

مورخان ما تاریخ پیدایش شیخیه را از این لحاظ مقدمه‌ی تاریخ بابیه می‌دانند که، شیخ احمد احسائی برای نخستین بار به ایراد یک سلسله اصطلاحات و اندیشه‌های نوین در اسلام پرداخته است.

انکارِ معراجِ جسمانی و معادِ جسمانی و ایجادِ تئوری هورقلیایی و از همه مهمتر وجودِ رکنِ رابع به نام یک شیعه‌ی کامل به جای مهدی موعود از اندیشه‌های شیخ احمد احسائی می‌باشد.

علی محمد باب روز اول محرم الحرام سال ۱۲۳۵ هجری در شیراز و در خانه‌ی مردی تاجرپیشه به دنیا آمد و علی محمد نامیده شد.

نام پدرش سید محمدرضا و مادرش فاطمه بیگم است و هر دو علوی بودند. علی محمد هنوز شیر می‌خورد که پدرش سید محمدرضا از دنیا رفت و پس از پدر کفالتِ زندگی وی بر عهده‌ی دایی‌اش حاج سید علی افتاد.

سید علی محمد، وقتی به سنّ رشد رسید، بنا به عادتِ خانوادگی‌اش پیشه‌ی

فامیل را دنبال کرد و در دکان دایی خود مشغول کار شد. وی تحت تأثیر خانقاه‌هایی که احتمال می‌رود از سلسله‌ی ذهبیته‌ی شیراز بودند، به تصوف علاقه پیدا کرد و به این فکر افتاد که ریاضت بکشد و از راه ریاضت، اهداف دنیوی و اخروی خود را تأمین نماید. لذا به سوی ریاضت رفت، اما نه ریاضت‌های معقول، بلکه مانند مرتاضین هندی برنامه‌ی بسیار سنگینی برای خود تهیه دید، مانند گرسنگی‌ها و تشنگی‌های شدید و نشستن در آفتاب تابستان با سر برهنه از صبح تا شام.

سید علی محمد شیرازی پس از گذراندن این ریاضت‌ها و آموختن فنون خواندن و نوشتن و سفرهای متعدد به عتبات و بازگشت به ایران و اقامت در شیراز، رسماً به تبلیغ عقاید شیخیه پرداخت و توانست بر اثر جاذبه‌یی که در بیان داشت عده‌یی را گرد خود جمع کند.

مبنای دعوت سید محمد علی، بر این قرار گرفته بود که مردم به وسیله‌ی او می‌توانند با قائم آخر الزمان ارتباط برقرار کنند؛ ولی آهسته‌آهسته با تلقین پیروان افراطی خود جرأت بیشتری پیدا کرد و خود را مهدی موعود خواند.

بدین ترتیب، سید علی محمد چندی خود را به نام رکن رابع و بعد به نام باب و بعد به نام مهدی موعود خواند و سر و صدایی برپا کرد که این ماجرا در تاریخ‌های مربوطه به طور مفصل ذکر شده است.

سید علی محمد شیرازی باب، در سن سی و یک یا سی و پنج سالگی به فتوای علمای اسلام به قتل رسید.

چند پرسش



۱. مهدی موعود(عج) در چه روز و چه سالی دیده به جهان گشود؟
۲. وقتی امام عسگری علیه السلام به مهدی موعود(عج) که در آغوشش بود فرمود پسر من سخن بگو، مهدی موعود(عج) چه آیه‌ای را تلاوت فرمود؟
۳. نام پدر و مادر گرامی حضرت مهدی(عج) چیست؟
۴. نام‌های غیر مشهور مادر حضرت مهدی(عج) کدام است؟
۵. القاب مهدی موعود(عج) کدام است؟
۶. مهدی موعود(عج) هنگام رحلت پدرش چند ساله بود؟
۷. شیخ مفید از کدام یک از اصحاب امام عسگری علیه السلام که موفق به دیدار امام مهدی(عج) شده، نام می‌برد؟
۸. کتاب ارزشمند صدوق، محدث بزرگ شیعی قرن چهارم، پیرامون مسأله‌ی مهدی موعود(عج) چه نام دارد؟
۹. دو کتاب به نام «الغیبه» توسط دو عالم بزرگ پیرامون مهدی(عج) نوشته شده؛ نویسندگان این دو کتاب چه نام دارند؟

۱۰. حضرت مهدی (عج) در چه شهری چشم به جهان گشود؟
۱۱. حضرت مهدی هم‌نام و هم‌کنیه‌ی کدام یک از معصومین است؟
۱۲. حکیمه خاتون، عمه‌ی امام عسگری علیه السلام روی بازوی مبارک حضرت مهدی (عج) چه آیه‌ای از آیات قرآن را دید؟
۱۳. ابوسعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی مهدی موعود چه روایتی را نقل کرده است؟
۱۴. مهدی (عج) دارای چند غیبت می‌باشد؟ با ذکر تاریخ توضیح دهید.
۱۵. شیخ مفید رحمته الله آغاز غیبت صغری را از چه سالی می‌داند؟
۱۶. امام حسین علیه السلام پیرامون غیبت حضرت مهدی (عج) چه اظهاراتی دارد؟
۱۷. ثواب خاص حضرت مهدی (عج) کیانند؟
۱۸. خدمات ارزنده‌ی ثواب خاص حضرت مهدی (عج) در چند مسأله خلاصه می‌شود؟
۱۹. منسوبین و مُدعیان مهدویت چه کسانی هستند؟ از هر کدام دو نفر را نام ببرید.
۲۰. نظر شیعه‌ی اثنی‌عشری درباره‌ی مهدی موعود (عج) چیست؟